

جنبش شورایی کارگران، عظیم‌ترین حلقه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در تاریخ!

مبارزه‌ی طبقاتی رادیکال و ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر در سوی دیگر، در کجا قرار دارد؟ به این قطعه‌ی کوتاه از حرف‌های مارکس در نقد پرودون دقت کنیم:

«جامعه چیست؟ به هر شکل‌اش که می‌خواهد باشد، جامعه محصول کنش متقابل انسان‌ها است. آیا انسان‌ها آزاد هستند، که این یا آن جامعه را انتخاب کنند؟ به هیچ وجه، سطح مشخصی از تکامل نیروهای مولده‌ی انسان‌ها را در نظر بگیرید. آن وقت به شکل مشخصی از تجارت و مصرف خواهد رسید. مراحل مشخصی از تکامل را در تولید و تجارت و مصرف در نظر بگیرید و آن وقت به یک نظام اجتماعی مطابق با آن، به یک بافت خانواده، گروه‌ها و طبقات اجتماعی مطابق با آن و در یک کلام به یک جامعه‌ی مدنی مطابق با آن خواهید رسید. چنین جامعه‌ی مدنی را در نظر بگیرید، یک نظام سیاسی متناسب با آن را خواهید یافت. یعنی نظامی، که صرفاً بیان رسمی جامعه‌ی مدنی است. آقای پرودون هرگز این را درک نخواهد کرد، چه او معتقد است که با حرکت از دولت به جامعه، یعنی از جلوه‌ی رسمی جامعه به جامعه‌ی رسمی، عمل مهمی را انجام می‌دهد. (نامه‌ی مارکس به پاول واسیلویچ آننکف، نامه‌ی هشتم، دسامبر سال ۱۸۴۶، بروکسل - کتاب «درباره تکامل مادی تاریخ»، ترجمه‌ی خسرو پارسا)

جامعه‌ی سرمایه‌داری تبلور کنکرتی از وجود و انکشاف رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار است. رابطه‌ی اجتماعی یا شیوه‌ی تولید تاریخی معینی، که دو طبقه‌ی اساسی کارگر و سرمایه‌دار را به مثابه طبقات هویتا متضاد در

کارگر اگر راه واقعی پیکار علیه سرمایه‌داری پیش گیرد، اگر دورنمای نابودی نظام بردگی مزدی را پیش روی قرار دهد، اگر اسیر برهوت اصلاح طلبی و آرایش و پیرایش سرمایه‌داری نباشد و اگر بخواهد تاریخ تکامل جوامع انسانی را در تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی بداند، سوای فرار دایمی از حزب بازی و پای بندی استوار هویتی به برپایی یک جنبش نیرومند شورایی ضد کار مزدی، هیچ راه دیگری ندارد؟ به این بررسی پردازیم و شیوه‌ی درست انجام و پیش بردش آنست، که از واکاوی یا کالبدشکافی رادیکال تضاد و تعارض بنیادی میان مبارزه‌ی طبقاتی در یک سو و رفرمیسم یا سازش طبقاتی در سوی دیگر، در درون جامعه‌ی موجود، آغاز کنیم. در طول ۱۵۰ سال اخیر، به ویژه از زمان مرگ مارکس تا امروز، بخش عظیمی از بگومگوهای جاری احزاب طیف «چپ» یا حتا درون جنبش کارگری را صف آراییی‌های جدال آمیز عقیدتی حول همین مفاهیم، رفرمیسم و رادیکالیسم، مبارزه‌ی طبقاتی و سازش طبقاتی، اصلاح طلبی و انقلاب یا نوع این‌ها تشکیل می‌داده است. طنز تلخ تاریخ است که هر دو سوی جبهه‌ی جدال، اهل یک زمین طبقاتی و از یک جنس بوده‌اند! در هر دو سمت، نیروهای سخت کوش سرمایه‌سالار رفرمیستی برای تفوق بیش‌تر بر رقیب نظریه‌بافی کرده و دست به صدور کیفرخواست زده‌اند. هر طرف، از طرف دیگر سرمایه‌مدارتر و برای کفن و دفن هر بارقه‌ی پیکار ضد کار مزدی، آهنین عزم‌تر پیش می‌تاخته است. جنبش کارگری در سراسر قرن بیستم شاهد این وضعیت بوده است، اما ببینیم که مرزهای واقعی و افراشته میان کُلیه‌ی اشکال رفرمیسم در یک سوی و

لفظ شورا تاریخی برای همه‌ی احزاب و محافل داعیه‌دار تعلق به طبقه‌ی کارگر، کلیدواژه‌ی تعیین شکل سازمان‌یابی بوده است. این تعبیر عمیقاً بازگونه و گمراه‌سازی است، که از این مساله در ذهن توده‌های کارگر کشت کرده‌اند و هم‌چنان کشت می‌کنند. شورا وقتی که پای جنبش کارگری و مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا به میان است، فقط شاخص نوع تشکل نیست. یگانه بستر واقعی کارزار طبقاتی و شرط لازم انفصال هویتی از شکل‌های عدیده‌ی رفرمیسم و سازش با نظام بردگی مزدی نیز هست. حتا پاسداران نظریه‌ی لنینی حزب و حزب‌سازی نیز بر خلاف آن چه می‌پندارند و تبلیغ می‌کنند، به هیچ وجه از ظرف ویژه‌ای برای متشکل شدن طبقه‌ی کارگر عزیمت نکرده و نمی‌نمایند. آن‌ها آگاه یا ناآگاه، به هر حال بر روی اساس مبارزه‌ی طبقاتی ضد سرمایه‌داری توده‌ی کارگر خط بطلان می‌کشند و حکم به تعطیل کامل این پیکار می‌دهند.

اگر هگل به رغم گل پیچ و خم رفتن‌ها، با انکار «تاریخ تکفیری»، به تاریخ اندیشه‌ها آویخت و اگر پرودون با غوطه‌وری در گل و لای همین تاریخ پردازی، انسان را وسیله‌ای برای متجلی شدن «عقل ابدی» یافت، بورژوازی حزب‌سالار، کمونیسم حزب‌آویز و احزاب لنینی به طور واقعی و خارج از حوزه‌ی لفظ بازی، طبقه‌ی کارگر را صرفاً محملی برای تجلی منجی‌گری حزب و رسالت‌مداری دانش‌وران حزب نشین تلقی نموده‌اند و می‌نمایند. به این موضوع بازمی‌گردیم، اما پیش از آن به بررسی این مهم پردازیم که چرا حزب پردازی در بنیاد خود ضد مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا و بستن سد بر سر راه این پیکار است؟ چرا طبقه‌ی

هستی اجتماعی، متولد می‌کند و به صورت دو طبقه‌ی متخاصم در گلیه‌ی عرصه‌های زندگی انسانی رویاروی هم قرار می‌دهد. برای درک درست بن‌مایه، محتوا، پویه‌ی وقوع، چگونگی صف‌آرایی، بستر عبور، پیچ و خم‌ها، فراز و فرودها یا هر شاخص دیگر تقابل و جدال طبقاتی درون جامعه‌ی حاضر باید به واقعیت شیوه‌ی تولید یا رابطه‌ی اجتماعی مسلط رجوع کرد. باید به کالبدشکافی رادیکال این رابطه پرداخت. عبارت بسیار معروف مارکس که «سرمایه یک رابطه‌ی اجتماعی است»، ترجیح‌بند کلام همه‌ی احزاب، نیروها و افرادی است که شناس‌نامه‌ی «چپ» در جیب دارند؛ اما واقعیت کاملا زمخت و تلخی است، که همین حرف مارکس نه فقط مثل گل آموزه‌های دیگرش، که تا حدود زیادی بیش‌تر و بی‌رحمانه‌تر از آن‌ها آماج لوٹ شدن، وارونه‌بینی و بی‌توجهی قرار گرفته است. در این مورد، در جاهای دیگر به مناسبت نکاتی را توضیح داده‌ام، اما همه‌ی شواهد فریاد می‌زنند که نیاز بسیار بیش‌تری به واکاوی ژرف ماجرا داریم.

سرمایه یک رابطه‌ی اجتماعی است و این بدان معنی است که سرمایه فقط مشت‌ی ارزش اقتصادی در حال ارزش‌افزا شدن نمی‌باشد؛ فقط ارزشی نیست که در هیات پول، ماشین‌آلات، مواد خام، قطعات یدکی، وسایل نیم‌ساخته، کارخانه، راه، جاده، راه‌آهن، تجارت‌خانه، بانک، مزرعه، بازار بورس، مدرسه یا هزاران هیات دیگر، مستقیم و غیرمستقیم نیروی کار را می‌خرد؛ فقط ارزشی نیست که نیروی کار خریداری شده را مصرف می‌کند، استثمار می‌نماید و با سلاخی کردنش، کوه اضافه‌ارزش‌ها را روی هم‌تنبار می‌سازد تا زادراه خودافزایی یا تولید سرمایه‌های غول‌آس‌تر کند. سرمایه مسلماً همه‌ی این‌ها هست، اما فراتر از آن، تار و پود مراودات مستولی، بن‌مایه‌ی ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی مسلط، خون‌مایه‌ی فرهنگ چیره، روح باورها، افکار و ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم، قانون زایش قانون، حقوق، سیاست، مدنیت، نظریه‌های اجتماعی، نظم سیاسی، نظم اقتصادی، شکل مالکیت و مانیفست‌های حقوقی طبقه‌ی استثمارکننده نیز هست. سرمایه گل‌فراستارهای اجتماعی، سیاسی و مدنی، دولت، پارلمان، عدلیه، آموزش و پرورش، مذهب، مرام، ادبیات، ارتش،

پلیس، زندان، حوزه‌ی علمیه، شورای نگهبان، قدرت چاره‌گری‌های اصلاح‌طلبانه، نسخه‌پیچی‌های تحول‌جویانه‌ی رفرمیستی، منشورها، برنامه‌ها و راه‌بردهای اپوزیسیون مآبانه‌ی «انقلابی»! و همه چیز طبقه‌ی مسلط هم می‌باشد. طبقه‌ای که هر چه دارد و همه‌ی آن‌چه را که نام بردیم، زیر نام افکار، باورها، ارزش‌ها، سنن و فرهنگ عام بر گل جامعه مستولی می‌سازد و همه‌ی انسان‌ها را در میان جرز آن‌ها مدفون می‌کند. سرمایه از این‌ها هم فراتر می‌رود، لباس کمونیس‌م تن می‌کند، این کمونیس‌م را زره، کلاخود، بمب افکن و سلاح دست این یا آن بخش بورژوازی برای فریب دهشت‌زای توده‌های کارگر در یک سو و علیه رقبای طبقاتی خود در سوی دیگر می‌کند. سرمایه تمامی این‌ها و نه فقط بخشی از آن‌ها است. تمامی مقوله‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی که در این‌جا آوردیم، صرفاً بیان انتزاعی موجودیت، قدرت و نقش سرمایه‌ی رابطه‌ی تولید اضافه‌ارزش هستند. همه‌ی این‌ها در محتوا، تعبیر و واقعیت‌های روزشان وجود دارند، فقط به این دلیل که سرمایه وجود و شیوه‌ی تولید مسلط است. تمامی این‌ها قطعاً دچار تغییرات بنیادی خواهند شد، هنگامی که رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار به ورطه‌ی نابودی افتد، مناسبات کار مزدی الغا گردد و راهی گورستان تاریخ شود.

تعریف درست و رادیکال مبارزه‌ی طبقاتی در این جامعه، علیه این رابطه یا مناسبات را باید با چنین شناختی از سرمایه و دایره‌ی واقعی شمول موجودیت و حاکمیت آن جست‌وجو نمود. معنای مبارزه‌ی طبقاتی قطعاً چرخ خوردن در مدار استیلای اقتصادی، سیاسی، مدنی، حقوقی، ایدئولوژیک، فرهنگی و اجتماعی شیوه‌ی تولید مسلط و تلاش برای پیرایش و آرایش آن نیست. بالعکس، چنین کاری به هر شکل، زیر هر بیرق، با هر دورنما، حول هر نوع راه‌برد و با هر سلاح، راه‌کار و ساز و برگی صورت گیرد، صرفاً پایه‌های قدرت نظام را محکم می‌سازد، به آن قوام افزون‌تر می‌بخشد و ماندگاری بیش‌ترش را تضمین می‌کند. اما این همه‌ی بحث نیست. آرایش و پیرایش مناسبات مستولی فقط یک شکل ندارد، هر نوع جهت‌گیری، جنبش، خیزش، مبارزه، انقلاب، میدان‌داری با هر پرچم، هر شعار، هر میزان حماسه و رادیکال‌نمایی که نهایتاً بنیاد مناسبات را بر جای

گذارد و الگویی از نظم اقتصادی، اجتماعی، سیاسی آن را جایگزین الگویی دیگر سازد، باز هم فقط اقدامی در راستای استحکام، قوام و بقای شیوه‌ی تولید مسلط است. هیچ کدام این جهت‌گیری‌ها، کارزارها یا تغییرجویی‌ها هیچ ربطی به مبارزه‌ی طبقاتی ندارند، بالعکس، نافی و نقیض و ضد آن هستند.

مبارزه‌ی طبقاتی فرایندی است که انسان‌ها از درونش، روابط تولیدی روز را به چالش می‌کشند. چالشی که از یک سوی، شدت استثمار و فشار سهمگین نظام حاکم بر زندگی آن‌ها را تا سرحد توان ممکن زیر ضربه می‌گیرد و از سوی دیگر، به طور هم‌زمان، هم‌گن و ارگانیک، نطفه‌ی مناسبات مطلوب آتی را در بطن همین روابط مستولی می‌پرورد، شکوفای می‌سازد و بارور می‌نماید. در همین راستا و در دل همین فرایند، اندیشه‌ها، ارزش‌ها، باورها، فرهنگ، اخلاق و گل‌مراودات انسانی متناسب و منطبق بر روابط یا دورنمای آتی را نیز تولید می‌کند و علیه فراستارهای اعتقادی، سیاسی، اجتماعی فعلی وارد میدان می‌نماید. مبارزه‌ی طبقاتی، اندیشه‌ی متجلی در عمل و پراتیک طبقاتی اندیش‌مند این فرایند است. هر نوع خالی ساختن آن از این مضمون، جهت‌گیری یا ماهیت، سوی استیج‌ارتجاعی و منحط با بنیاد‌رهایی بشر و تاریخ‌انکشاف جامعه‌ی انسانی هیچ معنای دیگری ندارد. پرولتاریا به حکم هستی اجتماعی خود، نمی‌تواند مبارزه برای حصول انتظارات و نیازهای روز خویش را در هیچ مسیر دیگری، سوی مبارزه‌ی رادیکال طبقاتی و جنگ ضد بردگی مزدی جست‌وجو نماید. ذات سرمایه‌داری این را می‌گوید و بسیار مهم و حیاتی است، بدانیم که همین واقعیت یکی از هویتی‌ترین شاخص‌های این نظام و در زمره‌ی بارزترین و سرکش‌ترین وجوه افتراق آن با همه‌ی شکل‌های تولیدی پیشین است. سرمایه و کار در شرایطی که سرمایه‌داری پویه‌ی تکوین، قوام و انکشاف خود را طی می‌کرد، به طور مثال در سیطره‌ی استقرار نظام سرواژ یا فنودال، هنوز به طور کامل در تعارض حاد آنتاگونیستی با هم قرار نداشتند و تقابل آن‌ها موجد و خالق فرایند نابودی یکی توسط دیگری نبود. کار قطعاً نقش فعالیتی ایینه‌شده و بیگانه با خود، با آدمی، با طبیعت و آگاهی انسانی داشت. سرمایه را می‌آفرید و سرمایه به وی، به عنوان جزئی از خود می‌نگریست. این روابط میان طرفین جاری و نافذ بود، اما



تا این حد، تضاد کاملاً سرکش لاینحلی بر آن حکم نمی‌راند. ماجرا در سرمایه‌داری ماهیتاً متفاوت است. در این جا، بند بند مراد و تقابل زیر بمباران تضادی کوبنده و آشتی‌ناپذیر است. مارکس موضوع را چنین توصیف می‌کند:

«کار، سرمایه و رابطه‌ی میان این دو، خصیصه‌ی مالکیت خصوصی را به نمایش در می‌آورد. مسیر حرکتی که این اجزای تشکیل دهنده باید طی کنند، این چنین است: ۱- سرمایه و کار در وهله‌ی اول هنوز با هم دیگر وحدت دارند. سپس اگر چه از هم جدا می‌گردند و نسبت به یک دیگر بیگانه می‌شوند، اما به صورت متقابل، تکامل پیدا می‌کنند و یک دیگر را به طور ایجابی ارتقا می‌بخشند؛ ۲- تضاد

نیروی کارش به طور کامل از کار خود جدا می‌شود و با این جدایی، به موجودی از همه لحاظ مسلوب‌الحقوق، نفرین شده، ممنوع از هر میزان مداخله در کلیه‌ی امور مربوط به تولید، فعالیت و زندگی اجتماعی و انسانی خود تبدیل می‌گردد. از این لحظه به بعد، فقط سرمایه است که مفهوم زندگی کارگر و سیره و سیاق این زندگی را تعیین می‌کند. تصمیم می‌گیرد که او چه کند، چه نکند، چه تولید بنماید یا ننماید، چگونه بیانیدش، چه کاری انجام دهد یا ندهد، نوع احتیاجات‌اش، شکل و جنس و میزان مصرف روزانه‌اش، رابطه‌اش با انسان‌های دیگر، همه چیزش، چه مسیری اتخاذ نماید و چه فرجامی را به آزمون ایستد. سرمایه حتی شروط زنده ماندن و نماندن او را هم مشخص می‌سازد. تا زمانی

نکند، خودافزا و خودگستر پیش ننازد، اگر هر لحظه‌اش از لحظه‌ی پیش تنومندتر و فربه‌تر نشود، نمی‌تواند باقی ماند. برای ماندگاری خود، نیاز قهری به بالیدن سرطانی و انفجاری دارد و این رشد اختاپوسی بیمارگونه فقط از طریق فرتوت شدن هر چه عظیم‌تر و فقر و فاقه و تباهی هر چه رُعب‌انگیزتر طبقه‌ی کارگر محقق می‌گردد. بحث بر سر آن نیست، که هر ریال افزایش سرمایه لزوماً کاهش چشم‌گیر و فاحش دست‌مزد کارگر را در پی می‌آورد. چنین حادثه‌ای ممکن است اتفاق افتد، ممکن هم هست که اتفاق نیافتد، اما یک چیز هست که رُخ دانش محتوم و گریزناپذیر است؛ این که حتی اگر مزد کارگر افزایش یابد یا حتی شاهد افزایش چشم‌گیر این مزد باشیم، باز هم دست‌اندازی و تطاول

مبارزه‌ی طبقاتی فرایندی است که انسان‌ها از درونش، روابط تولیدی روز را به پالاش می‌کنند. پالاشی که از یک سوی، شدت استثمار و فشار سهمکین نظام ماکم بر زندگی آن‌ها را تا سرحد توان ممکن زیر ضربه می‌گیرد و از سوی دیگر، به طور هم‌زمان، هم‌گن و ارگانیک، نطفه‌ی مناسبات مطلوب آتی را در بطن همین روابط مستولی می‌پرورد. شکوفا می‌سازد و بارور می‌نماید. در همین راستا و در دل همین فرایند، اندیشه‌ها، ارزش‌ها، باورها، فرهنگ، افلاق و کل مرادفات انسانی متناسب و منطبق بر روابط یا دورنمای آتی را نیز تولید می‌کند و علیه فراساتارهای اعتقادی، سیاسی، اجتماعی فعلی وارد میدان می‌نماید. مبارزه‌ی طبقاتی، اندیشه‌ی متبلی در عمل و پراتیک طبقاتی اندیش مند این فرایند است.



میان سرمایه و کار، دوره‌ای که این دو هم‌دیگر را به صورت متخاصم طرد می‌نمایند. کارگر سرمایه‌دار را به عنوان ناوجود خویش تشخیص می‌دهد و هر کدام می‌کوشند تا دیگری را از حیات ساقط سازند.» (دست‌نوشته‌ها - مالکیت ارضی و سرمایه)

ریشه‌ی این تضاد هویتی آنتاگونیستی و ضداجماع در جدایی کارگر از کارش قرار دارد. این تضاد در سرمایه‌داری، در مالکیت خصوصی انکشاف یافته‌ی کاپیتالیستی، به سلول سلول جامعه، به کلیه‌ی حوزه‌های حیات انسانی و به تمامی منافذ زندگی بشر شاخ و برگ می‌کشد. نقش پرتو اثری نافذ و فراگیری را پیدا می‌کند، که کل ذرات هستی جامعه در آن شناور می‌گردد. کارگر با فروش

که نیاز حتمی سرمایه است، جواز حیات می‌گیرد و به محض آن که احتیاج سرمایه به نیروی کار او منتفی شود، حق زنده ماندنش مهر ابطال می‌خورد. گل اعتبار، موضوعیت و فلسفه‌ی وجودش تا حد روغن مورد نیاز روغن‌کاری اجزای یک ماشین سرمایه‌داری پایین می‌آید و از هر چه موقعیت و حقوق و تشخص انسانی است، ساقط می‌گردد.

تضاد ذاتی درون رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار، کارگر و طبقه‌ی اجتماعی و جهانی‌اش را محکوم به تحمل بدترین سونامی‌های گرسنگی، فقر، فلاکت، آوارگی، زبونی، ذلت و محرومیت می‌نماید؛ به این دلیل عریان و عالم شمس، که رشد سرمایه قهراً با فرسایش، انحطاط و زوال کارگر قابل تامل است. سرمایه اگر نبالد، افزایش پیدا

سرمایه به کار و محصول کار و تولید کارگر، بسیار فاحش‌تر و عظیم‌تر دچار گسترش گردیده است. فاصله میان آن چه کارگر به عنوان بهای بازتولید نیروی کار، معیشت و مایحتاج زندگی روز خود دریافت می‌نماید، با آن چه که به شکل سود و سرمایه تحویل سرمایه‌دار می‌دهد، در قیاس با فاصله‌ی میان دست‌مزد دیروز و امروز بسیار سترگ‌تر و انبوه‌تر گردیده است. این حکم قهری تضاد سرشتی سرمایه است که:

«... هر چه کارگر ثروت بیش‌تری تولید کند و محصولات‌اش از لحاظ قدرت و مقدار بیش‌تر می‌شود، فقیرتر می‌گردد. هر چه کارگر کالای بیش‌تری می‌آفریند، خود به کالای ارزان‌تری تبدیل می‌شود. افزایش ارزش جهان اشیاء نسبتی مستقیم



با کاستن از ارزش جهان انسان‌ها دارد. کارگر فقط کالا تولید نمی‌کند، بلکه خود و کارگر را نیز به مثابه کالا تولید می‌کند و این با همان نسبتی است که به طور کلی کالا تولید می‌کند...» (مارکس، «دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی»، «کارآینه‌شده»، ترجمه‌ی حسن مرتضوی) تضاد هویتی رابطه‌ی سرمایه و کارمزدی، اما فقط کوه‌ساران عظیم فقر، گرسنگی، آوارگی، محرومیت و ذلت را بر زندگی توده‌ی کارگر آوار نمی‌کند؛ فقط کارگران را در تعمیق بی‌انتهای این فلاکت‌ها، سیه‌روزی‌ها و فجایع خردکننده‌ی انسانی به ورطه‌ی نابودی نمی‌اندازد؛ همه‌ی این‌ها عجلالتا شالوده‌ی کار و آغاز ماجرا است. پیش‌تر بر این سخن مارکس تاکید و تصریح نمودیم، که سرمایه یک رابطه‌ی اجتماعی است و به اعتبار همین رابطه‌ی اجتماعی بودنش، تضاد سرشتی خود را که سرچشمه‌ی ساقط‌سازی بدون هیچ مرز و انتهای طبقه‌ی کارگر از هستی است به کُل اجزای جامعه‌ی حاضر تسری می‌دهد و پمپاژ می‌کند. مقدم بر هر چیز و مهم‌تر از همه چیز، ماهیت، عناصر، واقعیت‌ها و همه‌ی تار و پود این جامعه را به فریب کارانه و شیدانه‌ترین شکلی تحریف می‌نماید و این تصویر وارونه و تحریف‌شده را به ساختار شعور، ادراک و حواس توده‌های کارگر منتقل و تزریق می‌کند. آن‌چه را که نیاز، شرط و لازمه‌ی بقا یا خودگستری سرمایه‌داری است، محتوای اندیشه، مضمون شعور، معیار سنجش و ملاک تشخیص کارگران می‌کند. افکار و امیال و انتظارات طبقه‌ی مسلط را شعور و فکر و خرد و شناخت مستولی بر کُل جامعه از جمله طبقه‌ی کارگر می‌گرداند. به بورژوازی می‌آموزد و هشدار می‌دهد، که مثل هر طبقه‌ی مسلط تاریخ، منافع، اهداف، رویاها، انتظارات و آرمان‌های خود را خواست‌ها، ایده‌آل‌ها و توقعات عام‌الاعلام دارد و افکار و شعور و سلول‌های مغز طبقه‌ی کارگر را آن‌گونه شست‌وشو می‌دهد و مهندسی می‌کند که تمامی اندیشه‌ها، راه‌بردها، راه‌چاره‌ها، نسخه‌پیچی‌ها و راه‌حل‌های بورژوازی را از آن خویش، نیاز خود، جریان فکر طبقه‌ی خود و خانه‌زاد زندگی خویش پندارد!

به توده‌های کارگر القا می‌کند، که دست‌مزدشان معادل ارزشی کُل کارشان است! که رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار، مبادله‌ی معادل‌ها است! تحریف‌پلیدی که

بر روی اساس ساقط بودن کارگر از مداخله در سرنوشت کار و زندگی خویش، پرده‌ی آهنین می‌اندازد. در شیار مغز کارگران کشت می‌کند، که هر وجب توسعه‌ی سرمایه‌داری متضمن طغیان افزون‌تر رفاه در زندگی آنانست! که هم‌راه با سرمایه‌داران، «ملتی واحد» با امیدها، اهداف، آرزوها و منافع واحد می‌سازند! که جهنم استثمار و هولوکاست و بربریت سرمایه‌داری، «میهن» پُر افتخار آنانست و برای حفظ مرزهای این دهشت‌زار باید «یک به یک تن به کشتن دهند» و کُل هم‌زنجیران نفرین‌شده‌ی خود در جاهای دیگر دنیا را نابود کنند! سرمایه‌به‌کارگر می‌گوید، که نظم بردگی مزدی پاسدار جان، رفاه، شرف و حرمت اوست! که قانون یا زنجیر پولادین قفل بر شعور و دست و پایش، منشور امنیت و آرامش خیال وی است! که اصول، شروط، احکام و عقود ارزش‌افزایی، خودگستری یا بقای سرمایه، ملاک تمیز حق از ناحق، آزادی از اسارت، عدالت از بی‌عدالتی، مدنیت از بربریت، انسانیت از وحشی‌گری، خوب از بد، مجاز از ممنوع، انتخاب از اجبار، عزت از زبونی، آزادی از رقت، بی‌نیازی از نیازمندی و قدرت از فروماندگی و ذلت است! سرمایه کُل این مفاهیم را مسخ و تحریف ضدانسانی می‌کند. ساختار فکر، ذهن و ادراک توده‌ی کارگر را چنین می‌آلاید و مسموم می‌نماید، که ساقط شدن کامل از حق اعتصاب ضدسرمایه‌داری را همان «حق اعتصاب» کردن پندارد! که خلع سلاح به غایت فاجعه‌بار از حق سازمان‌یابی علیه اساس موجودیت سرمایه‌داری را همان «حق تشکل» یا حق واقعی متشکل گردیدن ببیند! خاک‌سپاری رقت‌بار تمامی قدرت‌پیکار ضد بردگی مزدی خویش در اتحادیه و حزب را سازمان دادن قدرت طبقاتی خویش به حساب آرد! دهن‌آراده‌ی طبقاتی سرمایه‌ستیز خود در صندوق رای را حق رای ناب انسانی تلقی کند! جایگزینی شکلی از نظم سرمایه‌داری با شکلی دیگر را سوسیالیسم و کمونیسم خواند! رژیم‌ستیزی توخالی زبانونانه و یاس‌آمیز فراطبقاتی را نص سرنگونی طلبی رادیکال کارگری پندارد! ساقط کردن یک رژیم درنده و آوردن رژیمی درنده‌تر را پیروزی یک «انقلاب» راستین انگارد! دنباله‌روی ذلت‌بار و فاجعه‌آفرین از هر مافیای ارتجاع بورژوازی در این به اصطلاح «انقلاب‌ها» را تاکتیک پخته‌ی پیکار طبقه‌ی خویش برای فرا رفتن از یک فاز

انقلاب به فازی دیگر بشناسد! قدرت حزب بالای سرش را همان قدرت سازمان‌یافته‌ی آحاد توده‌های طبقه‌ی خویش قلمداد کند! وقتی «حزب را در قدرت می‌بیند، خود را در قدرت یابد!» دیکتاتوری رُعب‌انگیز سرمایه بر خودش را دیکتاتوری خویش بر سرمایه انگارد! سرمایه کُل این بازگونه‌پردازی‌ها و تحریف‌ها را بر سر طبقه‌ی کارگر آوار می‌کند و مغز و اندیشه و احساس و شعور او را با این وارونه‌گردانی‌ها شست‌وشو می‌دهد و مهندسی می‌نماید.

مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا، مبارزه‌ای است علیه کُل آن‌چه نام بردیم. علیه فشار فرساینده، شاق و هلاکت‌آفرین استثمار سرمایه‌داری، علیه سونامی جهان‌گیر گرسنگی، آوارگی، جنگ‌زدگی، کارتن‌خوابی، آپارتاید جنسیتی، کودک‌آزاری و آلودگی‌های زیست‌محیطی مولود سرمایه، علیه سیلاب‌های سرکش و ویران‌گر تحریف‌ها، وارونه‌پردازی، افکار، فرهنگ، اخلاق، ارزش‌های اجتماعی، باورها، سنن و ایدئولوژی سرمایه به عنوان یک رابطه‌ی اجتماعی، علیه هولوکاست همه‌جا گستر بی‌حقوقی‌ها و محرومیت‌های قهری سرمایه‌داری و در یک کلام مبارزه‌ای علیه کُل نظام بردگی مزدی است.

مساله‌ی اساسی و به بیان دقیق‌تر، اساسی‌ترین مساله آنست که طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند جنگ و جدال روزمره‌ی جاری خویش برای تضمین مایحتاج معیشتی و رفاه و حقوق و آزادی‌های سیاسی یا هیچ چیز دیگر خود را از درهم‌رفتگی اندام‌وار هم‌گن با این جنگ هویتی فراجوشیده از تضاد سرشتی و آنتاگونیستی رابطه‌ی سرمایه یا میان خودش با موجودیت سرمایه بیرون‌کشد و جراحی کند. چنین رُخ‌دادی قطعاً شتاب روزافزون اضمحلال و فرسودگی و سقوط او، هم‌راه با زوال و تباهی کُل بشریت را در پی خواهد آورد. از یک سوی، هر روز جمعیت کثیرتری از آحاد طبقه‌اش تسلیم توفان گرسنگی، آوارگی، تبعیضات جنایت‌کارانه و کوبنده‌ی اجتماعی، فقر و آلودگی‌های زیست‌محیطی خواهد شد و از سوی دیگر، پویه‌ی انکشاف مادی تاریخ و زندگی انسان‌ها زیر فشار عظیم‌ترین فاجعه‌های سونامی آسا فلج می‌گردد، به قهقرا می‌رود و آماج تهاجمات موج‌وار ویران‌گرترین نیروهای ارتجاعی می‌شود. وضعیتی که ما سالیان متممادی است در سراسر جهان و به صورت یک دوره‌ی آشکار تاریخی شاهدش



هستیم. چرا چنین می‌شود و چرا جز این نمی‌تواند گردد؟ پاسخ آن را قبلاً گفتیم. بنیاد سرمایه‌داری بر تولید سود و خودافزایی نامتناهی سرمایه استوار است. پویه‌ی این خودافزایی با کپکشانگی شدن هر چه بی‌مهارتر بخش ثابت سرمایه در مقابل بخش متغیر آن عجین است. این، بدان معنی است که سرمایه ذاتاً آن بخش خود را که فاقد هر نوع ظرفیت زایش ارزش‌های نوین است به اوج می‌برد، در حالی که تنها بخش آفریننده‌ی این ارزش‌های تازه یا سود را به صورت نسبی کاهش می‌دهد و محدود می‌سازد. سرمایه با این شاخص‌ها، یگانه راه تداوم ارزش‌افزایی و خودگستری خود را افزایش تا سرحد امکان بارآوری کار و حصول نرخ اضافه ارزش‌های نجومی می‌بیند. جریانی که با همه‌ی طغیان آلود بودنش پاسخ‌گوی نیازهای سرمایه نیست، محکوم به مواجهه با بن‌بستی کوبنده است. بن‌بستی که هر پار شکستن آن قطعاً بن‌بست‌های آهین‌تر، پر قوام‌تر و استوارتر می‌زاید. سرمایه مدام و مستمر زیر آتشفشان این تضاد و چالش است و آن چه یک راست قربانی این تضاد سرکش و لاینحل می‌شود، پرولتاریا و کُل بشریت است. بحث فقط بر سر فراگیر شدن سونامی وار فقر و گرسنگی و فلاکت نیست؛ سخن از تباهی بی‌مهار بشریت به شیوه‌های گوناگون و غیرقابل احصاء یا حتا خارج از حیطه پیش‌بینی‌ها است. گفت و گو از زایش عالم گیر داعش‌ها، بوکوحرام‌ها، جبهه النصره‌ها، القاعده‌ها، طالبان‌ها، فجر لبی‌ها، جبهه‌ی ملی لوپن‌ها، حزب آزادی اتریش، فاشسیم رُعب انگیز دموکراتیک غربی و از این‌ها بدتر، جمهوری اسلامی‌ها، ترامپ‌ها، ژائیر بولسونارو‌ها و صدها مافیای و رژیم و قدرت سیاسی مشابه است.

جنبش کارگری زیر شلاق این سونامی‌ها و توفان‌های سرشتی سرمایه‌داری، نمی‌تواند خواست‌ها و انتظارات خود، حتا نازل‌ترین مطالبات معیشتی، رفاهی و اجتماعی‌اش را به قوانین، قراردادهای، حقوق، مدنیت، الگوها و ارزش‌هایی قفل کند که همگی مولود سرمایه و فلسفه‌ی وجودی آن‌ها، پاس‌داری از موجودیت و بقای سرمایه‌داری است! یک نکته‌ی حیاتی و کلیدی در همین جا، آنست که این «حقوق»، «آزادی‌ها»، «انتخاب‌ها»، «مدنیت‌ها» و قوانین حتا اگر زیر فشار اعتراض کارگران انکشاف یافته و به تعبیری محصول مبارزات سالیان دراز

آنان باشند، باز هم تا زمانی که مناسبات سرمایه‌داری حاکم است و تا هنگامی که این به اصطلاح دستاوردها، حلقه‌های هم‌پیوند زنجیره‌ی نظم حاکم هستند، ساز و کار یا سلاح قدرت سرمایه‌اند و منویات و الزامات ماندگاری سرمایه‌داری را بر توده‌های کارگر اعمال می‌کنند. جنبش کارگری با آویختن به آن‌ها، عملاً بر روی موجودیت مستقل و قدرت پیکار طبقاتی خود خط می‌کشد. به جای آن که قدرت سرمایه را با قدرت ضد سرمایه‌داری و طبقاتی خود آماج مصاف گیرد، این قدرت را در گورستان نظم بردگی مزدی دفن می‌نماید. خود را هیچ و پوچ می‌کند، دقیقاً همان بلایی را بر سر خود می‌آورد که سرمایه به حکم ماهیت‌اش بر او تحمیل نموده و می‌نماید. ذات سرمایه است، که هستی کارگر را تا حد پیچ و مهره یا مایع روغن کاری یک ماشین تنزل می‌دهد. در این جا نیز کارگر قدرت پیکارش را با دست و مغز خود هیچ می‌کند، تسلیم سرمایه می‌نماید و خود را هیچ و پوچ می‌سازد. از توسل به این قدرت و ابراز وجود مستقل مبتنی بر آن صرف نظر می‌کند و به جایش، نظم، حقوق و مدنیت سرمایه‌داری را آشيان تحصن و دکه‌ی چانه زنی و اجماع با نظام بردگی مزدی می‌سازد! خود را به همان چاهی می‌اندازد، که سرمایه برای اش حفاری کرده است. حق ابداعی سرمایه را که ناحقی مطلق اوست، مهر حق می‌کوبد! زنجیر بردگی طبقه‌اش را قانون زندگی انسان می‌نامد، گورستان دهشت‌زای اراده و قدرت خود را برج تضمین حقوق و امنیت تلقی می‌کند! تسلیم ذلت بار در مقابل نظام سرمایه‌داری را مدنیت، قانون‌سالاری و آزادی می‌شناسد. و فرسودن و تباہ شدن در نظام بردگی مزدی را انتخاب هوش‌مندانه، آگاهانه و آزاد خود می‌پندارد.

با وقوع این رُخ‌دادهای شوم، جنبش کارگری از نقش، اعتبار و مکان واقعی تاریخی خود، دور و دورتر می‌گردد. وقتی که «حق اعتصاب»، «حق تشکل»، مبارزه‌ی قانونی، سندیکالیسم، اتحادیه‌سازی، آویختن به احزاب، توسل به دموکراسی، جامعه‌ی مدنی و نظم سرمایه‌داری، رژیم ستیزی میلیتانت فراطبقاتی، ساقط و برقرار کردن حاکمیت‌ها، انقلاب برای تغییر الگوهای نظم بردگی مزدی زیر بیرق‌ها و نام‌های مختلف یا نوع این‌ها، کُل دار و ندار جنبش کارگری می‌شود، دیگر هیچ ردپایی از مبارزه‌ی طبقاتی به عنوان

لکوموتیو تاریخ یا روند راستین تکامل جوامع انسانی قابل رویت نیست. مبارزه‌ی طبقاتی و آن چه که جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر می‌نامیم، کارزاری نیست که رسالت و دورنمایش، هموارسازی راه زندگی بهتر کارگران در سیطره‌ی حاکمیت کار مزدی باشد. چنین چیزی امکان‌ناپذیر است و پیش کشیدن آن موحش‌ترین عوام فریبی تاریخ است. مبارزه‌ی طبقاتی و سرمایه‌ستیزی پرولتاریا دقیقاً همان موضوعیت، نقش و رسالتی را دارا است، که مارکس از آن به عنوان نقش نیروهای مولده‌ی نوین در درون مناسبات مستولی هر عصر یاد می‌کند. نکته‌ی بسیار مهمی که در رابطه با بحث حاضر و به طور اخص موقعیت و نقش پرولتاریا در جامعه‌ی سرمایه‌داری، واجد بیش‌ترین اهمیت است. مارکس می‌گوید:

«شیوه‌ی تولید زندگی مادی، تعیین‌کننده‌ی روند عام زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری است. شعور انسان‌ها وجود اجتماعی‌شان را تعیین نمی‌کند، وجود اجتماعی آن‌هاست که شعورشان را تعیین می‌نماید. نیروهای تولیدی مادی جامعه در مرحله‌ی معینی از رشد، با مناسبات تولیدی موجود یا مناسبات مالکیتی که در چهارچوب آن رشد نموده‌اند، در تضاد قرار می‌گیرند. این مناسبات که از بطن فرایند رشد نیروهای مولده سر بیرون آورده‌اند، بردست و پای این نیروها زنجیر می‌زنند. در این هنگام است، که یک دوره‌ی انقلاب اجتماعی فرا می‌رسد.» (مارکس، «مقدمه‌ی نقد اقتصاد سیاسی»)

هسته‌ی اصلی سخن مارکس، آنست که اندیشه‌ها تاریخ را نمی‌سازند و پویه‌ی تکامل تاریخی جوامع را رقم نمی‌زنند، انسان‌ها هستند که با کار و هم‌راه با تولید وسایل معاش یا زندگی مادی خویش، افکار، باورها و ایده‌هاشان را هم تولید می‌نمایند. شیوه‌ای که آدم‌ها به کمک آن، زندگی مادی و بیان اندیش‌وار آن را می‌آفرینند، شیوه‌ی تولید هر دوره است. این شیوه‌ی تولید از بطن خود مناسباتی می‌زاید، که در فازی از رشد، سد راه زندگی و بالندگی نیروهای تولیدی آن دوره می‌گردد. بن‌مایه و عصاره‌ی سخن مارکس را به صورت کنکرت در مورد سرمایه‌داری واکاوی کنیم. شیوه‌ی تولید در این جا، رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار است و مناسباتی که از بطن آن می‌جوشد،



مناسبات اقتصادی، سیاسی، مدنی، حقوقی، ایدئولوژیک، فرهنگی و اخلاقی سرمایه داری و افکار، باورها، انتظارات و دورنماهای طبقه ی سرمایه دار است. نیروی مولده ی نوین و پرچم دار انکشاف مادی تاریخ در این جامعه، نیرویی که هستی اجتماعی اش زهدان و بستر رشد و بلوغ کمونیسم لغو کار مزدی و این کمونیسم بیان اندیش وار و آگاه هستی اجتماعی اوست، پرولتاریا و جنبش طبقاتی وی می باشد؛ طبقه و جنبشی که با استقرار و تسلط رابطه ی خرید و فروش نیروی کار، با کُل این مناسبات و شیوه ی تولید زاینده و پرورنده ی آن در تضاد ریشه ای و هویتی قرار می گیرد. این طبقه و جنبش برای زندگی، بالندگی، شکوفایی و تضمین حیات بالنده ی خود، هیچ چاره ای ندارد سواً آن که شالوده ی هستی و بند بند موجودیت سرمایه داری را آماج اعتراض و پیکار مستمر خود در کُلیه ی حوزه های زندگی گیرد. موقعیت پرولتاریا در این جا نه فقط از سنخ موقعیت بورژوازی در نظام فئودال نیست که دقیقاً ضد آنست؛ درست همان گونه که سوسیالیسم و کمونیسم در این جا موضوعیت، نقش، محتوا و رسالتی ماهیتاً متضاد با سرمایه داری دارد. بورژوازی در آن جا، سرمایه ی شخصیت یافته یا تشخص اجتماعی و انسان گونه ی رابطه ی خرید و فروش نیروی کار را می ماند. رابطه ی تولید اضافه ارزش و سرمایه بود، که برای ارزش افزایی، خودگستری و حاکمیت خود می اندیشید، تئوری می پیچید، کارخانه بنا می کرد، تجارت خانه می ساخت، دست به راه سازی می زد، به رقابت می آویخت، تعرفه ی گمرکی وضع می نمود، قانون می نوشت، حزب می آفرید، بساط عدلیه پهن می کرد، بر تاسیس پارلمان پای می فشرد، به ستایش حق رای و انتخابات می پرداخت، سیاست گذاری می نمود، از اهمیت آموزش و پرورش می گفت، خواستار برپایی مدرسه و دانش گاه می شد، فرهنگ و ارزش های اخلاقی می آفرید و کارهای دیگر می کرد. سرمایه بود، که کُل این ها را بدیل مناسبات پیشین و در همان حال زنجیر اسارت و استثمار طبقه ی جدید می نمود. رابطه ی تولید اضافه ارزش بود، که در کُلیه ی این تحول گرایی ها و تغییرجویی ها نقش نیروی سلسله جنبان را بازی می کرد و بورژوازی صرفاً آن می نمود که سرمایه نیاز داشت و حکم می داد. به بیان دیگر، سرمایه واقعیت

مادی بورژوازی و دومی هستی اندیش مند اولی را تعیین می کرد. بورژوازی با این شاخص ها، نیروی تولیدی بالنده ی درون نظام فئودال را تشکیل می داد. این بحث را با یک نکته ی بنیادی دیگر تکمیل کنیم. این که بورژوازی به حکم همین هستی اجتماعی خود، در مقام یک طبقه ی استثمارگر بسان هر طبقه ی استثمارگر دیگر تاریخ، خود را نماینده ی کُل جامعه می پنداشت و در همین راستا، کُل آن چه را که شروط و الزامات بقای سرمایه داری بود، قلاع آهنین پاس دار نظم زندگی، سعادت، رفاه، آزادی، برابری، حقوق و همه چیز پرولتاریا هم جار می زد! درست در حالی که هر اعتراض، قهر و عصیان توده ی کارگر علیه استثمار و قراردادهای اجتماعی سرمایه داری را زیر لوای هنجارشکنی و قیام علیه امنیت ملی درهم می کوبید، خواستار هم دلی تنگاتنگ و هم نفسی اندام وار استثمارشوندگان با خود برای تسویه حساب با مناسبات پیشین، سلطنت و کلیسا، می گردید.

موقعیت بورژوازی چنان بود و ایفای چنین نقشی را دنبال می کرد؛ در مورد پرولتاریا همه چیز متضاد و معکوس است. شکل تولید و زندگی نوینی که او مشعل دار برپایی آنست، کمونیسم لغو کار مزدی است و لاجرم هر اعتراض، قهر و مبارزه ی روزش هم اگر بناست رادیکال، بالنده و ضد ارتجاعی باشد، باید به مثابه جزء لاینفک پویه ی برپایی این کمونیسم ظاهر گردد. کمونیسم برای پرولتاریا مشتی باورهای ایدئولوژیک یا آرمانی مربوط به آینده ی تاریخ نمی باشد؛ آرمان شهری نیست که باید پس از نابودی کامل نظام سرمایه داری، سنگ بنایش را استوار کرد و آماده ی معماری آن شد! طرحی و نقشه ای نیست که باید برای فرارسیدن زمان اجرائش، سیاست صبر در پیش گرفت و به انتظار روز موعود نشست. کمونیسم به هیچ وجه، هیچ کدام این ها نیست. بالعکس، جنبشی ریشه دار و اندرونی در هستی اجتماعی و طبقاتی توده های کارگر است. جنبشی که به طور اخص با شاخص سرمایه ستیزی یا ضدیت با کار مزدی هم زاد پرولتاریا است. شکل های ابتدایی، تحریف آمیز و اتوپیک آن از آغاز زندگی بشر وجود داشته و در مراحل مختلف تاریخی توسط نیروهای اجتماعی هر دوره مطرح گردیده است، اما الگوی رادیکال ضد کار مزدی آن فقط در هستی اجتماعی طبقه ی کارگر، در زندگی، کار،

استثمار و پیکار او نطفه بسته است و همین جا یگانه بستر رشد، شکوفایی، شاخ و برگ کشیدن و بلوغ آنست. جامعه ی کمونیستی، بدون اگر و اما، توسط این جنبش معماری می گردد. اما این جنبش برای احراز توان و شرایط این مهندسی باید فاصله میان نطفه تا بلوغ خود را دقیقاً در مبارزات جاری و روز به روز توده های کارگر، در ژرف نای همین جهنم گند و خون و دهشت سرمایه داری طی نماید. کمونیسم لغو کار مزدی باید در تاریکی زار همین جهنم، همان گونه بیابد، استخوان بندی پیدا کند، قوام یابد، نیرو گیرد، متشکل شود، به صف آرای و سنگربندی ایستد، جنگ نماید، دست به مقاومت زند و از خود به دفاع برخیزد، که سرمایه داری و بورژوازی در سیطره ی حاکمیت سرواژ و مناسبات فئودالی انجام می دادند و جامعه ی عمل می پوشاندند.

روایت منحنی متافیزیکی و بورژوایی تاریخ، روایتی که تاریخ را محصول میدان داری اندیش مندان، نظریه پردازان، قهرمانان و اسوه ها می بیند! کمونیسم را هم نوع خاص جامعه ای می شناسد، که در مقطع معینی از حیات بشر، با یک انقلاب رژیم ستیزانه مبتنی بر عصیان قهرآگین استثمارشوندگان، رسالت مداری و نقش آفرینی پیشاهنگان حزب نشین، چهره می آراید، مستقر می شود و آذین زندگی انسان و تاریخ می گردد! این پوشالی ترین درک از کمونیسم است و هیچ تجانس و سنخیتی با کمونیسم لغو کار مزدی مارکس و طبقه ی کارگر ندارد. کمونیسم پرولتاریا یک جنبش متمدن، رادیکال و سرمایه ستیز است، که با خود او متولد می گردد و پویه ی واقعی پیکار طبقاتی او علیه سرمایه در کُلیه ی میادین و عرصه های زندگی اجتماعی است. جنبش کارگری برای این که مظهر واقعی مبارزه ی طبقاتی توده های کارگر و شاهد بالندگی کمونیسم لغو کار مزدی در ژرف نای هستی خود باشد، باید کُل مطالبات، انتظارات، کشمکش ها و مناقشات خود را از نازل ترین تا عظیم ترین، از جدال برای حصول مرزهای معوقه تا خارج سازی کامل آموزش و پرورش، دارو و درمان یا مراقبت ها و کمک های اجتماعی از سیطره ی خرید و فروش، از ستیز علیه آلودگی های زیست محیطی تا کارزار دست یابی به بالاترین سطح رفاه و امکانات زندگی، از چالش ژرف آپارتاید جنسی و زن ستیزی تا ممنوعیت کامل هر نوع دخالت دولت در



امور زندگی انسان‌ها، گل این‌ها را، دقایق و آنات اندام وار خود سازد. کمونیسم پرولتاریا این جنبش است و فقط جنبشی با این سرشت و تعینات است، که جامعه‌ی متعالی انسانی یا کمونیسم به مثابه یک جامعه‌ی عاری از وجود طبقات و دولت را معماری می‌کند و مستقر می‌سازد. جامعه‌ی کمونیستی با پیروزی این جنبش، عبور آن از همه فراز و فرودها، پشت سر نهادن گل کارزارها در همه‌ی قلمروهای زندگی علیه سرمایه‌داری، تبدیل کردن تمامی خواست‌ها، انتظارات و جنگ و ستیزهای جاری به لحظات و آنات بالندگی خود است، که راه تولد خود از زهدان مناسبات انسان ستیزانه و کهنه‌ی حاکم را هموار می‌کند. به توصیف مارکس از کمونیسم دقت کنیم:

«کمونیسم به عنوان فرا رفتن ایجابی از مالکیت خصوصی به مثابه از خودبیگانگی آدمی و در نتیجه تملک واقعی ذات انسانی توسط آدمی و برای خود آدمی. بنابراین، کمونیسم [در این شکل] به معنای بازگشت کامل آدمی به خویشتن به عنوان موجودی اجتماعی (یعنی انسانی) است. بازگشتی آگاهانه و کامل در چهارچوب گل ثروت و رفاه حاصل از تکامل قبلی [جامعه]. این کمونیسم که ناتورالیسمی (طبیعت باوری) کاملاً رشد یافته است با اومانیزم (انسان باوری) یک سان است و به عنوان اومانیزم کاملاً رشد یافته با ناتورالیسم برابر است. کمونیسم راه حل واقعی تعارض آدمی با طبیعت و آدمی با آدمی است. راه حل واقعی تعارض میان هستی و ذات، میان عینیت یافتگی و اثبات خویشتن، میان آزادی و ضرورت، میان فرد و نوع، کمونیسم معمای تاریخ حل شده است و خود را راه حل [این معما] می‌داند.» (مارکس، «دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی»، «مالکیت خصوصی و کمونیسم»، ترجمه‌ی حسن مرتضوی) مشاهده می‌کنیم کمونیسم مورد توصیف مارکس در پاره شدن گل بندهای از خودبیگانگی انسان، خلاصی بنیادی وی از شرایطی که در آن فراورده‌ی کارش نیروی قاهر مستولی بر اراده و زندگی و مشیت‌اش باشد، رهایی جامع الاطراف او از هر قید و شرط ماورای خود، ظرفیت رسای وی برای حل آگاهانه‌ی تعارض میان هستی اجتماعی

و ذات انسانی‌اش، شایستگی کارای او در غلبه بر تضاد آزادی و ضرورت، در گل این‌ها است که متجلی می‌گردد. فراموش نکنیم در این جا هدف از انسان، توده‌ی فروشنده نیروی کار است. وقتی از کارگر می‌گوییم، گل کارگران را مطمح نظر داریم. جامعه‌ی کمونیستی را انسان‌هایی با این اوصاف برپای می‌دارند و اساسی‌ترین پرسش در این جا، آنست که این انسان‌ها، این کارگران واجد این مختصات و دارای کفایت کافی برای معماری جامعه‌ی کمونیستی، شایستگی، آمادگی، تدارک، ظرفیت و توان خویش را از کجا می‌آورند؟! چگونه و در کدام پروسه کسب می‌کنند؟ در پیچ و خم کدام جنبش احراز می‌نمایند؟ پاسخ روشن است.



شالوده‌ی کارش برای بهبود زندگی، رفاه اجتماعی، حقوق مدنی، حفاظت محیط زیست، آزادی‌های سیاسی یا علیه مردسالاری، کار کودک، زن ستیزی و تبعیضات جنسیتی، و نوع این‌ها، نه بر مبارزه‌ی طبقاتی و جنگ رادیکال ضد سرمایه‌داری، که بر مناقشات قانونی، اجماع یا انقلاب برای جایگزینی یک رژیم با رژیم دیگر، الگویی از نظم سرمایه با الگویی دیگر استوار است، چنین توده‌ی کارگری مادام که بر این سیره می‌تند، نه فقط هیچ گاه و در هیچ شرایطی سازنده‌ی چنان جامعه‌ای نخواهد شد، که روزنه‌ای برای رویت دورنمای آن هم بر روی خود باز نخواهد کرد. جامعه‌ی کمونیستی را کارگرانی برپا خواهند کرد، که در جدال برای مزد بیش‌تر، زندگی مرفه‌تر، امکانات اجتماعی افزون‌تر، بهداشت، دارو، درمان و آموزش پیش‌رفته‌تر، شرایط مساعدتر تربیت و بالندگی کودکان، نگه‌داری و مراقبت مطمئن‌تر از سال‌مندان یا علیه گرسنگی، فقر، آوارگی و بی‌خانمانی، بر اصل اختصاص گل محصول سالانه‌ی کار و تولید به یکایک موارد بالا می‌کوبند. در کارزار برای آزادی‌های سیاسی و حقوق اجتماعی یا علیه خفقان، دیکتاتوری و سانسور، اساس هر نوع دخالت دولت در امور زندگی یا فعالیت اجتماعی انسان‌ها را آماج تعرض می‌گیرند. در کمپین ضد تبعیضات جنایت کارانه‌ی جنسی، بیرق‌الغای کامل کار خانگی می‌افرازند. در ستیز علیه بیکارسازی‌ها، پرچم داوطلبانه شدن کار و ابطال شرط اشتغال برای تضمین مسلم معیشت و رفاه و امکانات زندگی

چنین جامعه‌ای را کارگران متوهم به قدرت اعجاز احزاب و نمازگزار پشت سرانگهی حزب نشین یا شست و شوی مغزی شدگان مدفون در گورستان سندیکا و اتحادیه تاسیس نخواهند کرد! معماران و سازندگان این جامعه فقط کارگران پرورده، بالیده، آموزش یافته، تجربه آموخته، ورزیده و آب دیده در کوره‌ی کارزار طبقاتی ضد سرمایه‌داری، در کمونیسم به عنوان جنبش خانه‌زاد همیشه جاری و همه جا ساری بردگان مزدی علیه استثمار، بربریت، موجودیت، قدرت و حاکمیت سرمایه خواهند بود.

تسوده‌ی کارگری که صدر و ذیل کیفرخواست‌اش، افزایش سال به سال دست‌مزدها بر پایه‌ی نرخ تورم است! و

انسان‌ها را به اهتزاز در می‌آورند. در مبارزه علیه آلودگی‌های زیست محیطی، خواستار قطع ریشه‌ی گل آلودگی‌ها در پویه‌ی ارزش افزایی و سودسازی سرمایه می‌گردند. در جنگ علیه آوارگی و بی‌سرپناهی، سنگر واگذاری بدون هیچ هزینه‌ی مستغلات و مراکز دولتی به محل سکونت بی‌خانمان‌ها را توفانی می‌کنند. کارگرانی که آویختن به حق اعتصاب! و حق تشکل! نسخه پیچی سرمایه را بمباران حق واقعی اعتصاب، اعتراض و سازمان‌یابی ضد بردگی مزدی می‌خوانند و آزادی‌های سیاسی و دموکراسی و جامعه‌ی مدنی و قانون و انتخابات بورژوازی را قلاع قدرت سرمایه و سلاح قتل عام آزادی و حقوق اولیه‌ی انسانی خویش توسط نظام

بردگی مزدی به حساب می‌آرند. جامعه‌ی کمونیستی را توده‌ی عظیم کارگرانی خواهند ساخت، که پویه‌ی کارزار خود علیه سرمایه و طبقه‌ی سرمایه‌دار و دولت سرمایه‌داری را در عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی، این گونه برنامه‌ریزی خواهند کرد و پیش خواهند برد. چنین جنبشی که تجلی مبارزه‌ی طبقاتی راستین پرولتاریا است، همان نیروی تولیدی بالنده‌ی نوین در جامعه‌ی کهنه، همان جنبش ضد سرمایه‌داری، همان کمونیسمی است که هم‌زاد طبقه‌ی کارگر است. در هستی اجتماعی این طبقه نطفه و ریشه دارد، در پیچ و خم و فراز و فرود مبارزات روزش می‌بالد، رشد می‌کند، به بلوغ می‌رسد، انقلاب می‌کند، بورژوازی را سرنگون می‌سازد و جامعه‌ی کمونیستی را مستقر می‌گرداند.

کمونیسم لغو کار مزدی و جنبش شورایی

بورژوازی کلا، از جمله احزاب لنینی و کمونیسم بورژوایی، لفظ شورا را به یکی از جنجالی‌ترین مراکز کاسب‌کاری برای فروش همه نوع کالای جعلی، فریب و گمراه‌سازی تبدیل کرده‌اند. نقطه‌ی اشتراک و پیوند کلیدی محافل طیف اخیر، آنست که شورا یک شکل سازمان‌یابی - در کنار شکل‌های دیگر - برای توده‌های کارگر در متن یک شرایط ویژه است! نقطه‌ی عزیمت هیچ کدام این نظریه‌پردازان، جمعیت‌ها و احزاب، از بلشویک‌ها گرفته تا منتقدین بلشویسم و به طور مثال پانه‌کوک، پل متیک، سایر «کمونیست‌های شورایی» سابق و لاحق، تا گرامشی و برپای دارندگان شوراهای تورین و بالاخره شوراپرستان پرهیجان سخت‌کوش فعلی، به هیچ وجه و هیچ میزان، سرمایه‌ستیز بودن یا نبودن جنبش کارگری نبوده و نمی‌باشد. شوراهای همه‌ی نسل‌های متوالی این سلسله‌ی شورادوست، صرفاً حدیث نوع سازمان‌یابی توده‌های کارگر بوده و هست. یکی آن را ویژه‌ی «ایام اعتلای انقلابی»!، روزهای قیام و نهاد انتقال قدرت از رژیم حاکم به رژیم دیگر - و معمولاً «حزب طبقه‌ی کارگر» - دیده است! دیگری بر قدرت اعجازش برای تمامی فصول اصرار ورزیده است. سومی آن را یگانه چاره‌ی کار برای دموکراتیزاسیون تشکل کارگری یافته است! چهارمی ارتجاعی یا رادیکال بودن آن را به نوع رابطه‌اش با حزب آویخته است! پنجمی آن را سندیکای مناسبی برای شرایط حاد

خفقان و اجتناب دولت‌ها از قبول مبارزه‌ی قانونی تشخیص داده است! همه متفق‌القولند که این هم‌الگویی از تشکل‌یابی کارگران برای تکمیل الگوهای دیگر، در این یا آن دوره خاص، است و شاخص افتراق آن همین تفاوت میان شرایط مختلف می‌باشد. از نگاه پرولتاریای رادیکال سرمایه‌ستیز، ماجرا اما از بنیان متفاوت است. در این منظر، شورا و جنبش شورایی ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر، مظهر هستی، استخوان‌بندی و نشو و نما، واقعی کمونیسم لغو کار مزدی یا همان نیروی بالنده‌ی نوین رادیکال در قعر نظام بردگی مزدی و در بطن مناسبات کهنه‌ی محکوم به نابودی است. شورا در این جا عین همین کمونیسم استف که باید مراحل مختلف نطفه، تکوین، رشد، میدان‌داری، صف‌آرایی، بلوغ، عروج و استقرار خود را از درون پویه‌ی کارزار طبقاتی همه جا جاری و غیرقابل تعطیل کارگران طی کند. مبارزه‌ی طبقاتی را بستر ارگانیک، هم‌گن و هم‌سرشت طی این مراحل سازد. همان وظیفه‌ای را تقبل نماید، که کمونیسم عهده‌دار انجام آن است. بازگشت کامل آدمی (کارگر) به خویشتن به عنوان «موجودی اجتماعی یا انسانی» را لباس واقعیت پوشانند. کارگر را از ورطه‌ی تباه و سیاه از خودبیگانگی محصول سرمایه‌داری، به کمال خودیگانگی آزاد و سرفراز انسانی ارتقا دهد. رقیب را با آزادی و شور قدرت پیکار انسانی ضد بردگی جایگزین سازد. شعور بالنده‌ی برنامه‌ریزی متعالی ضد کار مزدی را بر جای مسخ و تحجر و انجماد و مهره‌ی ماشین نظم و تولید سرمایه‌بودن بنشانند. رضایت به استثمار شونده‌ی فرودستی را جاروب نماید و جوانه‌های شاد و بالنده‌ی طغیان آگاه انسانی علیه هر شکل استثمار و حکومت شونده بودن را در مزرعه‌ی شعور و شناخت کارگر بارور سازد. ابراز خرسندی کریه از فروشدگی نیروی کار را بمباران و نفرت مقدس از اساس کار مزدی را بر جای آن برویاند. احساس زبونی و ضعف و حقارت را درهم کوبد و خروش اقتدار برای معماری جهانی آزاد و فارغ از استثمار و طبقات را در وجود کارگر سرکش سازد. رقابت شنیع و پلید برده‌وار با هم‌زنجیران برای زنده ماندن و کشیدن نفس در زنجیر رقیب را با هم‌پیوندی و هم‌رزمی و هم‌سنگری افتخارآفرین ضد کار مزدی جانشین کند. در یک کلام، هر چه بشرستیز و ضد انسانی است را راهی گورستان کند و هر

چه انسانی است را به جای آن شکوفا گرداند. شورا و جنبش شورایی ضد سرمایه‌داری، بستر و میدان و سنگر این جا به جاسازی‌ها است. این بحث را حتماً ادامه خواهیم داد اما برای فهم شفاف‌تر و ژرف‌تر آن، به ویژه برای درک عمیق‌تر پویه‌ی تحقق و عینیت‌پذیری ماتریالیستی آن، ضروری است که ابتدا به آن چه حزب‌سازی، جنبش ارتجاعی سندیکا‌آفرینی و اتحادیه‌ای بر سر توده‌های کارگر دنیا آورده و می‌آورد، نگاهی اندازیم. شالوده‌ی حزب را بورژوازی افکند. حزب نهاد هم‌گن، هم‌سنخ و هم‌پیوند هستی همه‌ی بخش‌ها و جناح‌های بورژوازی در تمامی مراحل انکشاف، تسلط، احتضار و انحطاط سرمایه‌داری است. حزب برای سرمایه‌داران به همان اندازه حیاتی است و موضوعیت دارد، که دولت، ارتش، پلیس، پارلمان، انتخابات، سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی یا هر نهاد دیگر استقرار و تضمین نظم سرمایه‌برای آن‌ها مهم و حیاتی است. بورژوازی در حالی که استثمارگرترین، هارترین و جنایت‌کارترین طبقه‌ی تاریخ زندگی انسان است، خود را نماینده‌ی منافع و حافظ هستی گل‌زمینان و «مردم» می‌خواند! در همین راستا، با کثیف‌ترین وارونه‌پردازی‌ها، دولت، قانون، پارلمان، مدنیت، آیین و قدرت‌اش را نه سلاح اعمال حاکمیت و قدرت بر کارگران، که موازین و قوای پاس‌دار رفاه و امنیت آن‌ها قلمداد می‌کند. بورژوازی به حزب هم دقیقاً از همین منظر، برای همین عوام‌فریبی‌ها و ساز و کار تحقق همین هدف‌ها نیاز دارد. حزب یک ظرف اعمال قدرت سرمایه‌داری است. بورژوازی قدرت خود را قدرت جامعه و همه‌ی اهالی می‌داند، حزبش را نیز حزب گل «شهروندان» جار می‌زند و از همگان می‌خواهد تا به او پیوندند، فراخوان تحزب طبقه‌ی سرمایه‌دار، مانیفست منحط و فریب‌کارانه‌ی این طبقه برای انحلال قدرت توده‌های کارگر در ساختار قدرت اختاپوسی خود و تعطیل مبارزه‌ی طبقاتی است. گل آن چه در جنبش کارگری بین‌المللی زیر نام حزب به شعور، شناخت و مغز کارگران تزریق گردیده است نیز دقیقاً از همین جنس، با همین بن‌مایه و دارای همین رسالت و هدف بوده است و امروز نیز بسیار بیش‌تر از گذشته می‌باشد. در این جا نیز نمایندگان و نخبگان فکری، سیاسی و ایدئولوژیک بخشی از بورژوازی زیر بیرق دروغین سوسیالیسم،



کمونیسم و پرولتاریا، اسنادی را به صورت مرام نامه، برنامه، اساس نامه، منشور و آیین نامه منتشر می کنند. در نظر داشته باشیم وقتی از نمایندگان بورژوازی سخن می گوئیم، به سراغ نبش قبر استخوان های پوسیده ی اجداد یا رگ و ریشه و حسب و نسب فامیلی این جماعت نمی رویم. شاید حزب سازان خودشان هم کارگر باشند، کم نیستند و تاریخا کم نبوده اند کارگرانی که سرمایه و طبقه ی سرمایه دار را مثل یا حتا بهتر از خود شایستگان این طبقه نمایندگی نموده اند. ضرباتی هم که بر جنبش کارگری وارد کرده اند، کوبنده تر از ضربات آگاهان سرمایه داری بوده است. از خواص ژنتیک آدم ها حرف نمی زنیم، با شعاربافی ها، مواضع ایدئولوژیک و استراتژی پردازی های لفظ بازانه ی آن ها هم هیچ کاری نداریم. از جهت گیری های واقعی طبقاتی، سیاست ها، نقشی که عملا در پهنه ی کارزار جاری میان طبقات ایفا می کنند، نسخه هایی که در این گذر می پیچند و در یک کلام آن چه بر سر پرولتاریا و آینده ی وی می آورند، عزیمت می نماییم. به بحث حزب و حزب آفرینی بازگردیم. جماعت بالا با انتشار مرام نامه و بیان اهداف و اعلام استراتژی، حزب خویش را تشکیل می دهند، آن را حزب طبقه ی کارگر نام می نهند! از گل توده های کارگر می خواهند که به حزب پیوندند، آن را حزب خود دانند و در اجرای منویات و مصوبات و فرامین و قطع نامه ها و همه چیزش دست به میدان داری و جان بازی بزنند. حزب را نیرومند و نیرومندتر کنند، بر اریکه ی قدرت بنشانند، قدرت اش را قدرت واقعی خویش پندارند، همه ی دستورات اش را اطاعت کنند و اگر چنین نمایند، عظیم ترین دگرگونی ها در تاریخ زندگی بشر رخ خواهد داد! و شاهد استقرار جامعه ی ایده آل خویش خواهند گردید!

این که نیت ها چه باشد، مسلما علاج هیچ دردی نیست. افکار، نیت، باورها و تئوری ها نیستند که تاریخ، جامعه یا جهان را می سازند. سخن بر سر رخ دادهای زمینی و پیکره ی واقعی، انسانی و ماتریالیستی آن ها است. آن چه که بسیار زمخت، در شکل نتیجه ی مادی، اجتماعی، جنبشی و طبقاتی فعالیت های حزب بر صفحه ی تاریخ ظاهر می شود، به تمام و کمال و در بند بند خود سرمایه مدار، سرمایه سالار، سرمایه سرشت، ارتجاعی، غیرانسانی، در خدمت تحکیم بندهای بردگی

مزدی و در راستای ماندگارسازی هر چه بیش تر سرمایه داری است. فراموش نکنیم بحث بر سر خوب یا بد بودن این و آن حزب نیست. «رادیکال ترین!»، «کمونیست نماترین!» و «کارگری ترین!» احزاب هم به یقین مشمول حکم بالا هستند و نمی توانند چنین نباشند. این حزب ها مادام که ماشین دولتی را در اختیار ندارند، طبیعتا قادر به سرکوب فیزیکی جنبش کارگری نیستند، اما در پهنه ی سرکوب فکری طبقه ی کارگر به عینه همان می کنند که احزاب ارتجاعی یا ماورای ارتجاعی بورژوازی انجام می دهند. جماعتی حتا اگر همگی کارگر هم باشند! نه در مقام فعالان آگاه، عجین، هم راه، هم رزم، دخالت گر، اثرگذار، چاره گر و گره گشا در درون پویه ی کارزار روز کارگران یا سیر رخ دادها و تلاطمات جاری جنبش کارگری، که در لباس منجیان، نظریه پردازان، دانش وران، اقتصاددانان، سیاست گذاران و اسوه ها، موجودیت حزب را اعلام می کنند! آن چه به آنان و حزب شان هویت می بخشد، نه نقش بازی رادیکال، خلاق و پراکسیس ضد سرمایه داری در حوادث لحظه به لحظه ی مبارزه ی طبقاتی، که فقط مشتی فرمول بندی های ایدئولوژیک، مکتبی، ابراز وفاداری دینی، آیینی و لاجرم دروغین و گم راه ساز به آرمان رهایی کارگران و انسان ها است! پیام موجودیت حزب بسیار صریح و سلیس آنست، که عده ای اندیش مند و صاحب نظر به دور هم جمع شده اند تا قطب عالم امکان، لنگر زمین و آسمان و تعیین کننده ی کلیه ی خیر و شرها، چه باید کردها و چه نباید کردها، برای جنبش کارگری باشند. افرادی که توده های عظیم کارگر را مشتی ضعیف و ضعیفه، عاجز از فهم موقعیت طبقاتی و استثمار، ستم کشی، بی حقوقی و فرودستی خویش می پندارند. به کارگران می گویند، که شما اسیر استثمار و فشار و ستم سرمایه داران هستید، اما از استثمار می گویند، که شما اسیر استثماری و سببیت و بربریتی که تحمل می کنید یا تبعیضات و جنایات و همه ی مصیبت هایی که بر سرتان آوار است، هیچ چیز نمی دانید! اگر چه همواره و همه جا در حال مبارزه اید، اما برد اعتراض و صدر و ذیل نارضایی شما اصلا از محدوده ی خورد و خوراک و مایحتاج محقر معیشتی، یک لقمه نان، یک متر کرباس، یک آلونک فراتر نمی رود. شعور شما یارای یافتن راه واقعی رهایی را ندارد، ظرفیت شناخت تان محدود

و مین گذاری شده است. از سیاست هیچ چیز نمی فهمید، در یک کلام اُمت فرومانده، ذلیل و اسیری هستید که به شدت نیازمند امام، زعیم، مراد و رهبر می باشید!

عصاره ی پیام حزب آفرینان برای طبقه ی کارگر، سوای همین اوراد و احکام و تعبیرات هیچ چیز دیگر نیست. آن ها حزب تشکیل می دهند تا نقش رسولان اولوالعزم و قافله بانان اندیش مند را بازی کنند و حال به دنبال تاسیس این ستاد رسالت، از توده ی کارگر می خواهند آماده ی دریافت و اجرای مصوبات شان باشند و آن کنند که رهبران و اعظام حزبی اندیشیده و تدبیر کرده اند. حزب برای متقاعد نمودن کارگران و کشاندن آن ها بر ریل تصمیمات و منویات خود شروع به برنامه ریزی می کند. مقدم بر هر چیز حتا در درون خود بدترین، ارتجاعی ترین و انسانیت ستیزترین مراودات را تار و پود تحزب می سازد. هیرارشی و سلسله مراتب وحشت انگیزی مبتنی بر شایسته سالاری طبقاتی، تقسیم کار فکری و یدی، بالانشینی و پایین زیستی، سیاست گذاری و دستورپذیری، فرمان دهی و اطاعت کننده گی، ژرنالی و سربازی، به وجود می آورد. عده ای انگشت شمار در قله ی این هیرارشی منحنط طبقاتی، اعضای دفتر سیاسی نام می گیرند. تعداد بیش تری لباس کمیته ی مرکزی می پوشند، حلقه ی سوم را افراد کمیته ی اجرایی پر می کنند، قلم به دستان در هیات تحریریه جلوس می نمایند تا اندیشه ها و تصمیمات بالاتری ها را انشا کنند و زادراه ترویج، تبلیغ، ترویج و اشاعه ی ایدئولوژی و سیاست حزب سازند. هیرارشی و سلسله مراتب هم چنان تداوم می یابد و تکمیل می گردد، تا جایی که حزب شکل جعبه های «هزارپیشه» دست ساخت مانوفاکتورهای کهنه ی دوران فئودالی را پیدا می کند. جعبه ای از افراد تقسیم بندی شده، قالب ریزی گردیده و مهر خورده با مدارج و مراتب و عناوین و القاب و ماموریت ها، که حصار بیرونی آن، تمامی این جعبک ها و مهره ها و پیشه ها را یک جا از جامعه و توده ی تحت قیادت و زعامت یا طبقه ی کارگری که بناست اُمت و سوژه ی رهایی آفرینی این جعبه ی جادو و جنبل باشد، جدا می سازد!

حزب با این سیره و بنیاد، دعوت خود را آغاز می کند. خود را حزب مطاع، نهاد قدرت و تعیین کننده ی سرنوشت طبقه ی کارگر

می خواند! برای اثبات این ادعا، هر تعداد ممکن از فعالین کارگری را که بتواند شکار و از پیکره‌ی جنبش جاری طبقه‌ی خود جدا می گرداند. آن‌ها را کالای ویتترین نشین حزب می کند، تا با نشان دادن آن‌ها برای خود مشتری دست و پا نماید. ناجیان حزب ساز، همه‌ی این کارها را به علاوه‌ی لیستی طولانی از فعالیت‌های مشابه دستور کار خویش می نمایند، که سرانجام چه کنند و چه خاکی بر سر توده‌های کارگر ریزند؟! حاصل کارشان برای طبقه‌ی کارگر و جنبش کارگری به روایت تاریخ و با رجوع به همه‌ی شواهد، این‌ها بوده است:

۱- حزب با این جهت گیری و گُل پروسه‌ای که پشت سر می گذارد، بر هر چه کمونیسم لغو کار مزدی یا کمونیسم مارکسی و سرمایه ستیز است، شلاق مرگ فرود می آورد. بنیاد این کمونیسم را آماج ضد کارگری ترین و انسانیت ستیزترین انکارها قرار می دهد. نطفه‌ی واقعی کمونیسم را در جنبش کارگری نمی کاود، بلکه در سلول‌ها و شیارهای مغز دانش‌وران طبقات دارا و طبقه‌ی سرمایه دار سراغ می گیرد. فقط این‌ها را قادر به فهم دقیق کمونیسم پرولتاریا می بیند! حزب با این کار، به هیچ و پوچی ماهوی و اُمت‌واری هویتی طبقه‌ی کارگر، به نیروی زبون و ذلیل تاریخ بودن این طبقه و تُهی بودن کامل‌اش از ظرفیت نقش آفرینی مستقل، خلاق و رهایی بخش تاریخی حکم می دهد! هستی اجتماعی و طبقاتی پرولتاریا را فاقد نطفه‌ی در حال بالندگی کمونیسم ضد کار مزدی می بیند. سرمایه ستیزی هویتی توده‌های کارگر را مورد انکار قرار می دهد، تا نیازمندی ماهوی او به منجی‌گری حزب را اثبات کند.

۲- کمونیسم را نه جنبش جاری ضد سرمایه داری و جنگ طبقه‌ی کارگر علیه بردگی مزدی، که یک ایدئولوژی، شریعت، مشتی افکار، عقاید، باورها، مبانی و احکام می بیند. به کارگران القا می کند، که کمونیسم، مذهب یا ایدئولوژی نجات بخش آنان است. صاحب، پرچم دار، شارع و حافظ این شریعت هم حزب است. به آن روی آرید تا رستگار شوید، آن را به قدرت رسانید تا شاهد استقرار جامعه‌ای مرفه و آبادان و «فارغ از استثمار» باشید! ۳- به استحکام هر چه سخت‌تر، زمخت‌تر

و نیرومندتر جدایی کار فکری از یدی، می پردازد. عزت و حرمت و اعتبار و شوکت، موقعیت و تصمیم گیری و برنامه‌ریزی را حق معزز اندیش‌مندان، نظریه پردازان و شایستگان می کند و گُل سائرین را محکوم به فرودستی، سیاست پذیری، حکومت شوندگی و اطاعت از اعظم می نماید. اقلیت محدودی را عزت تفویض می نماید و اکثریت عظیم را بر خاک ذلت می نشاند. در این جا حتما گفته خواهد شد، که حزب پای بند دموکراسی است و شایسته سالاری را بر بنیاد دموکراسی و حق رای استوار می سازد؛ شایستگان انتخابی هستند و حق عزل آن‌ها همواره برای رای دهندگان محفوظ است! این منحنی‌ترین استدلال برای کشیدن پرده‌ی آهنین بر روی نقش ارتجاعی حزب در کمک به جاودانه سازی فرودستی، حکومت شوندگی، اُلت فعل ماندن و استثمار شوندگی توده‌های کارگر است. این دقیقاً همان استدلالی است، که بورژوازی تاریخا برای قتل عام گُلیه‌ی آزادی‌ها و حقوق واقعی انسانی زیر اسم و رسم دموکراسی و انتخابات آزاد به کار گرفته و با آن به شست و شوی مغزی کارگران پرداخته است. بنیاد این استدلال بر اعتبار بخشیدن، اصالت دادن و مقدر شمردن جدایی انسان از کار خویش، جدایی کار فکری از یدی، جدایی برنامه‌ریزی و سیاست گذاری و تصمیم گیری از پویه‌ی کار و تولید و فعالیت‌های عملی استوار است. کوبیدن بر طبل تقدس این «انتخاب آزاد»! کشیدن شمشیر و ریختن بمب بر روی اساس کمونیسم مارکسی و لغو کار مزدی یا اساس رهایی انسان است.

۴- حزب تمامی راه‌های رشد، بالندگی، شکوفایی، شاخ و برگ کشیدن و بلوغ را بر روی توده‌های کارگر می بندد. وقتی نقش و موقعیت افراد به مثابه دستورپذیران، مجریان، خدومه، عمله و اگره اجرای احکام بالانشینان تعیین و تثبیت می شود؛ زمانی که حق هر میزان دخالت‌گری آگاه، نافذ، خلاق، اندیش‌مندانه و مستقیم در تدبیر امور، چاره‌گری‌ها و تصمیم‌گیری‌ها از اکثریت عظیم و غالب توده‌های کارگر سلب می گردد؛ هنگامی که شعاع اثرگذاری افراد بر پروسه‌ی سیاست گذاری‌ها، راه حل پردازی‌ها یا برنامه‌ریزی‌ها به

نوعی شرکت در انتخابات منحنی سلسله مراتبی، کاریکاتوری و ماورای ارتجاعی تنزل می یابد؛ دیگر چه جایی برای رشد، شکوفایی و بالندگی انسانی آن‌ها یا اثرگذاری خلاق و نافذشان بر استراتژی، تنظیم برنامه، تعیین سیاست، تشخیص تاکتیک و راه کار، انتخاب مسیر، ارائه‌ی طریق، ابداع ارزش‌ها، کشف صلاح‌دهندها و هر آن چه که محتاج اندیشیدن، ابتکار، شعور و شناخت است، باقی می ماند؟! ۵- حزب پدید می آید، تا آن چه تصمیم گیری و سیاست گذاری و اندیشیدن است به

نخبگان و افراد کمیته‌ی مرکزی یا بوروی سیاسی واگذارد و در مقابل، گوش به فرمان بودن، دستور پذیری، اجرا کردن را سهم توده‌های کارگر حتا توده‌های حزبی سازد! از یاد نبریم، که لنین با غرور و سربلندی زایدالوصفی نقش «پولیت بوروی» حزب کمونیست شوروی را به رخ کمونیست‌های منتقد آلمانی می کشاند و با ستایش تمام از نقش بازی حزب، تاکید می نمود که یک جمع شش نفری برای گُل روسیه تصمیم می گیرند و سیر تا پياز مسایل را رتق و فتق می نمایند!

۵- استراتژی و راه کار حزب عملاً در خدمت تعطیل مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریاست. قبلاً تصریح شد، که کارگران وقتی برای حصول مطالبات روزمره‌ی معیشتی و رفاهی، آزادی‌های سیاسی، انتظارات زیست محیطی یا علیه آپارتاید جنسیتی، کار کودک و سایر خواست‌ها به قدرت سازمان یافته‌ی طبقاتی خویش اتکا نمی نمایند، زمانی که به قانون و حق اعتصاب و حق تشکل یا آزادی‌های نسخه پیچی بورژوازی می آویزند، هنگامی که مبارزه برای تحقق مطالبات جاری را به لحظات و آنات و سنگرهای جنگ واقعی ضد سرمایه داری بسط نمی دهند، در شرایطی که حل و فصل مناقشات خود با سرمایه داران و نظام سرمایه داری یا دولت سرمایه را در مدار حاکمیت بورژوازی، جایگزینی این رژیم با آن رژیم یا نهایتاً این الگوی نظم سرمایه با الگویی دیگر جست و جو می کنند، عملاً دست به تعطیل مبارزه‌ی طبقاتی می زنند. حزب در بند بند جهت‌گیری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و سیاست گذاری‌هایش، کارگران را راهی همین برهوت می سازد. صدر و ذیل توصیه، دستور، فراخوان یا اخطار و



اندرز حزب برای کارگران، پیش برد جدال رفرمیستی برای گرفتن مطالبات معیشتی و رفاهی و سیاسی در یک سوی و تدارک و تجهیز برای تسخیر قدرت سیاسی و انتقال این قدرت به حزب در سوی دیگر است. آن چه در این جهت گیری هیچ موضوعیتی ندارد، کارزار ضد کار مزدی، چالش واقعی سرمایه داری و پیکار برای نابودی این نظام است.

۶- حزب با این روی کرد، سنت و پرونده، فاجعه بارترین نقش را در ماندگارسازی سرمایه داری و جاودانه کردن بردگی مزدی طبقه ی کارگر ایفا می نماید. همان نقشی که احزاب راست افراطی بورژوازی یا دولت های سرمایه داری ایفا کرده و ایفا می کنند. دو تفاوت البته وجود دارد.

جنبش شورایی، کارزار جاری پرولتاریا برای تضعیف، عقب راندن، فرسودن، به شکست کشاندن و سرانجام نابودی بردگی مزدی است... در این با شالوده ی کار بر دفالت هر چه فلات تر، آگاه تر و نافذتر همه ی آزاد کارگران در کلیه ی مسایل مربوط به مبارزه ی روز استوار است. نقطه ی عزیمت شورا آنست که کمونیسم و سرمایه ستیزی، پدیده ی سرشتی و اندرونی جنبش کارگری است و در عمق هستی اجتماعی طبقه ی کارگر ریشه و هوش و فروش دارد. کمونیسم در این پارادوکس نیست، یک جنبش زنده، فروشان و رشد یابنده ی طبقاتی است. جنبشی که نقطه ی اولیه اش همان واکنش خودپوش کارگر به استثمار، تجاوزگری و تعرض بوی انسان ستیزانه ی سرمایه یا رابطه ی فرید و فروش نیروی کار است.

همه ی این ها و مستقل از این تمایزات، راهی که حزب پیش پای طبقه کارگر پهن می کند، برهوت فرساینده و هلاکت بار جایگزین مبارزه ی ضد سرمایه داری است. هر چه بیش تر آن ها را پشت سر خود به صف کند، ژرف تر از ریل کارزار طبقاتی ضد برگی مزدی جدا می سازد. هر چه کارگران بیش تری را در صفوف خود متشکل نماید، جنبش کارگری را بدتر و کوبنده تر از سازمان یابی رادیکال و طبقاتی و سرمایه ستیز دور می گرداند. همه ی حوادث و مسایل مربوط به مبارزه میان پرولتاریا و سرمایه داری را بازگونه در شعور کارگران کشت می کند و با این کار سهمی بسیار سترگ در شست و شوی مغزی و مهندسی افکار توده ی کارگر به



نخست این که حزب بر خلاف دولت و احزاب رسمی سرمایه، گل این کارها را زیر لوای کمونیسم انجام می دهد. تعطیل مبارزه ی طبقاتی را به عنوان انقلاب کارگری، خوراک شعور کارگران می کند. خاک سپاری قدرت طبقاتی توده ی کارگر در نظم سرمایه داری و آویختن جنبش کارگری به حزب را صف آراییی مستقل ضد بردگی نام می نهد و دروغ و فریبی چنین سترگ و هول انگیز را بر فضای فکر و شناخت و مبارزه و چاره گیری کارگران مستولی می سازد. تفاوت دوم آنست، که حزب وقتی در قدرت نیست، طبیعتاً توانش نیز برای ماندگارسازی سرمایه داری به اندازه ی رقبای حاکم خود نمی باشد. با

تن دادن به الگویی از نظم سرمایه داری به جای الگوی سابق چاره ی دیگری ندارد. گل رسالت و ظرفیت حزب نیز همین است. تاریخ قرن بیستم در وجه به وجه خود شاهد این مدعا است. ادعای طیف گسترده و متشتت احزاب یا محافل و سازمان های لنینی، دایر بر این که گویا منتقد راه بردها و عمل کردهای اردوگاه یا احزاب اردوگاهی هستند نیز به طور کامل دروغ و بی پایه است. بحث بر سر چگونگی فرمول بندی اصول مرامی و باورهای ایدئولوژیک، برنامه نویسی ها، سیاست پردازی ها و شعارها نیست. سخن از روایت مبارزه ی طبقاتی، شناخت از سرمایه داری، کمونیسم، مبارزه ی ضد

نفع بورژوازی و نظام بردگی مزدی به عهده می گیرد. حزب با طبقه ی کارگر و پویه ی کارزارش چنین می کند و درست به همین دلیل، اساساً و در سرشت خود، ساز و کار آرایش و پیرایش یا جایگزینی الگویی از سرمایه داری توسط الگوی دیگر است. توده ی کارگری که با بستن صف پشت سر حزب و ایفای نقش پیاده نظام حزب سازان، از فراز و فرود، پیچ و خم یا سنگلاخ مبارزه ی رادیکال طبقاتی عبور نکرده اند؛ توده ی کارگری که در جدال برای بهبود زندگی، شرایط کار، رفاه اجتماعی یا علیه خفقان، سانسور، دیکتاتوری، کار کودک، آپارتاید جنسیتی



سرمایه‌داری و نقشی است که افراد در پهنه‌ی کارزار واقعی میان دو طبقه‌ی اساسی جامعه ایفا می‌نمایند.

در همین جا و پیش از پایان این مبحث، باید به نکته‌ای کاملاً لازم اشاره کنم. بسیار به جا و برحق است اگر سؤال شود، که آیا احزاب کمونیست نمای موجود دنیا راستی راستی چنان موضوعیت و اهمیتی دارند که درباره‌ی نقش بازی و عوارض مخرب فعالیت یا موجودیت شان برای جنبش کارگری تا این اندازه گفت‌وگو شود؟ آیا بحث درباره‌ی محافل، فرقه‌ها و دسته‌جاتی که در شرایط روز جهان در هیچ کجا هیچ کاره‌ی جنبش کارگری نیستند و تاثیری بر سیر رخ داده‌های روز این جنبش ندارند، خود نوعی مشغله آفرینی زبان‌بار برای توده‌های کارگر نیست؟ این پرسش، درست و این نقد صائب است، اما بحث حاضر ما به هیچ وجه بر روی آن چه امروز این جا و آن جا دکه‌ی کاسب‌کاری آحاد یا گروه‌هایی از نسل منقرض پای‌بندان کمونیسم خلقی و بورژوازی است، متمرکز نمی‌باشد. از آن چه حزب آفرینی و روی کرد حزب‌سازی در طول قرن بیستم بر سر طبقه‌ی کارگر آورده است، صحبت می‌کنیم. روی کردی که در عین حال باقی است، تلاش و تکاپو دارد و با توجه به وضعیت اسف‌بار و زمین‌گیر جنبش کارگری می‌تواند به شکل‌های مختلف و با پوشش‌های متفاوت باز هم بر این جنبش اثر بگذارد.

با مرور نکات بالا به بحث جنبش شورایی ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر بازمی‌گردیم. اساساً مساله حزب را پیش کشیدیم، که زمینه‌ی ذهنی مساعدتری برای فهم دقیق‌تر حیاتی بودن، بنیادی بودن و هویتی بودن شورا در جنبش کارگری و سرمایه‌ستیزی این جنبش فراهم سازیم. نقش و تاثیر شورا یا روی کرد شورایی مبارزه‌ی طبقاتی برای توده‌های کارگر دقیقاً متضاد حزب‌سازی و حزب‌سالاری است. آن چه دومی می‌کند، نیاز سرمایه‌داری و در خدمت بقا یا تغییر الگوی آن است؛ در حالی که اولی مظهر بالندگی، انکشاف و سرکشی کمونیسم لغو کار مزدی یا نیروی تولیدی نوین در بطن مناسبات کهنه و انسان‌ستیزانه‌ی سرمایه‌داری است. جنبش شورایی، کارزار جاری پرولتاریا برای تضعیف، عقب‌راندن، فرسودن، به شکست کشاندن و سرانجام نابودی بردگی مزدی است. شاخص‌ها، جهت‌گیری‌ها،

میدان‌داری و آن چه این جنبش انجام می‌دهد بسیار مختصر به شرح زیر است:

۱- در این جا شالوده‌ی کار بر دخالت هر چه خلاق‌تر، آگاه‌تر و نافذتر همه‌ی آحاد کارگران در کلیه‌ی مسایل مربوط به مبارزه‌ی روز استوار است. نقطه‌ی عزیمت شورا آنست که کمونیسم و سرمایه‌ستیزی، پدیده‌ی سرشتی و اندرونی جنبش کارگری است و در عمق هستی اجتماعی طبقه‌ی کارگر ریشه و جوش و خروش دارد. کمونیسم در این جا ایدئولوژی نیست، مکتب نیست، مرام و آیین نمی‌باشد. یک جنبش زنده، خروشان و رشد‌یابنده‌ی طبقاتی است. جنبشی که نطفه‌ی اولیه‌اش همان واکنش خودجوش کارگر به استثمار، تجاوزگری و تعرض جویی انسان‌ستیزانه‌ی سرمایه یا رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار است. سرمایه، کارگر را از کار و محصول کارش جدا می‌کند و با این جدایی سنگ‌بنای انفصال کامل وی از پرورشی تعیین‌سرنوشت تولید، کار، زندگی، خویش‌انسانی یا همه چیزش را محکم می‌نماید. کارگر حتا در نازل‌ترین سطح شناخت و شعور، با این جنایت و بربریت سرمایه‌ضدیت نشان می‌دهد. همین ضدیت خودانگیخته است، که نطفه‌ی کمونیسم او را منعقد می‌کند. در همین جا و همین محدوده، ما شاهد ظهور اندام‌وار یک عینیت معترض و اعتراض‌عینی، یک هستی اجتماعی عاصی یا یک عصیان مادی طبقاتی هستیم. عین و ذهن یا مادیت و شعوری که هویت واحد آن‌ها را واکنش طبقاتی کارگر به جدایی خود از کارش، به استثماری که می‌شود، به ستم و سبیتی که علیه او اعمال می‌گردد، به کل فراساختارهای حقوقی، سیاسی، مدنی، فرهنگی، ایدئولوژیک، اخلاقی و اجتماعی که مدافع این جدایی و ضامن ماندگاری آن هستند، تشکیل می‌دهد.

جنبش شورایی بر خلاف حزب‌سازی، هسته‌ی روینده‌ی کمونیسم پرولتاریا را دقیقاً در این جا می‌بیند. لازم است باز هم نکته‌ای را با تاکید توضیح دهیم. به کرات، همیشه و همه جا، تصریح نموده‌ایم که گفت‌وگو اصلاً بر سر موضع‌گیری‌ها و اعلام اصول نیست. در دهه‌های اخیر، و حتا در دوره‌های گذشته، افراد یا محافل زیادی از طیف نیروها و احزاب لنینی با سرسختی زایدالوصفی ادعا نموده‌اند

کمونیسم را نه ایدئولوژی، بلکه جنبش، نه مکتب، بلکه مبارزه‌ی طبقاتی و نه کشف دانش وران طبقات دارا، که پدیده‌ی درون‌زندگی، کار و پیکار طبقه‌ی کارگر می‌بینند. این‌ها چنین ادعایی را مطرح نموده‌اند، اما بند بند نقش بازی، کارکرد و جهت‌گیری عملی آن‌ها در عرصه‌های مختلف اجتماعی و در رابطه با جنبش کارگری دقیقاً نقیض آن بوده است. هم‌راه با پیش کشیدن این دعاوی، صداها بار بیش‌تر از بلشویک‌ها و سوسیال‌دموکراسی‌انترناسیونال دوم‌دنبال‌حزب بازی و آویختن کارگران به حزب و تبدیل آن‌ها به اُمت مفلوک و بی‌اراده و چشم‌به‌اعجاز حزب آفرینان بوده‌اند. فراموش نکنیم کل غائله‌ی مهجورخوانی سرشتی توده‌های کارگر از کمونیسم نیز همواره با پُر خروش‌ترین فریادهای اعتقاد به تاریخ آفرینی و کمونیسم‌باوری طبقه‌ی کارگر هم‌راه بوده است. در یک کلام، سخن از فرمول‌بندی‌های ایدئولوژیک و نظریه‌بافی‌های مرامی نیست. گفت‌وگو پیرامون نقش و تاثیر جنبشی و کاملاً مشخص و شفافی است، که افراد یا جریان‌های عملاً در سیر روی داده‌های جاری جنبش کارگری و مبارزه‌ی طبقاتی بر جای می‌گذارند.

۲- جنبش شورایی با تمرکز هویتی بر واقعیت نطفه‌ای، اما روینده و سرکش کمونیسم یا سرمایه‌ستیزی در هستی اجتماعی طبقه‌ی کارگر، اساس کارش را بر هموارسازی راه، تسطیح و مساعدسازی بستر برای رشد، شکوفایی و نیرومند شدن این نطفه قرار می‌دهد. راه حصول این هدف را رادیکال و ضد سرمایه‌دنبال می‌کند. اساس برایش آنست، که توده‌های کارگر در هیچ مبارزه‌ی روزمره و هیچ کدام از عرصه‌های جدال اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به هیچ نیروی بالای سر خود نیاویزند. همان‌گونه که در مبارزات شرکت می‌جویند، راه‌برد، تاکتیک، راه‌حل، پیچ و خم و چگونگی پیش‌برد مبارزه را هم فعال و مستقیم اندیشه و کشف کنند. این کار را هر چه جمعی‌تر، شورایی‌تر و وسیع‌تر انجام دهند و پویه‌ی هم‌فکری، هم‌جوشی و هم‌یاری برای یافتن راه را میدان ارتقای آگاهی، خرد طبقاتی و شعور ضد کار مزدی خود سازند. توده‌های کارگر در متن این هم‌پویی، هم‌سنگری و هم‌رزمی



طبقاتی بر هر شکل جدایی اندیشه از عمل، جدایی فعالیت سیاسی از پراتیک پیکار، جدایی برنامه ریزی مبارزه‌ی طبقاتی از اعمال قدرت زمینی علیه سرمایه خط بطلان می‌کشند. همه می‌اندیشند، تعیین سیاست می‌کنند، راه مبارزه می‌جویند، به واکاوی ریشه‌ها می‌پردازند، شناخت خود از سرمایه‌داری را ژرف‌تر و مارکسی‌تر می‌کنند، نقد خویش از این نظام را عمق و غنای رادیکال‌تر می‌بخشند، کمونیسم و سوسیالیسم لغو کار مزدی را هر چه بصیرتر، نقشه‌مندتر و خلاق‌تر موضوع تجسس شعور خویش می‌سازند. تعرض کوبنده‌تر علیه سرمایه‌داری را نقشه‌ی کار می‌نمایند. توده‌های کارگر در این راستا هم‌دیگر را تکمیل می‌نمایند. آگاه‌تران از کم‌ترآگاهان یاد می‌گیرند. هر سلول، نیروی سلسله‌جنبان کل ارگانیسم می‌شود و جنبش کارگری در مجموع یک قدرت اندام‌وار آگاه شورایی ضد کار مزدی، آماده اعمال قدرت علیه سرمایه و جنگ برای نابودی سرمایه‌داری می‌گردد. در این جا همه چیز متضاد با حزب آفرینی یا کشیدن کارگران بر صلیب قدرت نیروی ماورای خود، اتفاق می‌افتد. اگر حزب راه‌برد بورژوازی برای انفصال توده‌ی کارگر از خویش‌انسانی خود و ساقط ساختن آن‌ها از دخالت‌گری و حضور در پویه‌ی تعیین سرنوشت کار و زندگی است، جنبش شورایی بالعکس بستر راه‌برد و راه کار تحقق خودیگانگی انسان و آمادگی همه‌ی آحاد برای ایفای موثرترین نقش‌ها در برنامه‌ریزی کار و تولید و زندگی اجتماعی و پایان دادن به جدایی انسان از کار خویش است.

۳- شالوده‌ی کار جنبش شورایی، هم‌پیوندی و وحدت اندرونی میان مبارزه برای خواست‌های عاجل روز با کارزار بنیادی ضد سرمایه‌داری است. این نکته را در همه جا از جمله جایی از همین نوشته‌ی حاضر توضیح داده‌ایم. کارگران در این جنبش، رابطه‌ی خود با سرمایه‌داران و دولت سرمایه‌داری را بر پایه‌ی گرفتن مزد، تضمین معاش، امین رفاه و جدال برای زندگی مناسب در سیطره‌ی بردگی مزدی قرار نمی‌دهند. کاملاً بالعکس، از اعمال قدرت هر چه افزون‌تر علیه نظام سرمایه‌داری با هدف کاهش هر چه بیش‌تر فشار استثمار،

تغییر هر چه عظیم‌تر موازنه میان کار لازم و اضافی به سود اولی و زیان دومی، تغییر هر چه فاحش‌تر آرایش قوای طبقاتی میان خویش و سرمایه‌داران به سود خود و بر ضد طبقه‌ی سرمایه‌دار، کاهش هر چه عمیق‌تر سلطه‌ی سرمایه‌بر سرنوشت کار و تولید خویش، کاهش هر چه کوبنده‌تر قدرت اقتصادی و سیاسی و حقوقی و مدنی و فرهنگی و ایدئولوژیک طبقه‌ی سرمایه‌دار، به عقب راندن هر چه بیش‌تر این طبقه و دولت‌اش عزیمت می‌کنند. مبارزه برای بهای افزون‌تر نیروی کار، رفاه بیش‌تر، بهداشت و درمان و آموزش متعالی‌تر، آزادی‌های سیاسی وسیع‌تر یا علیه تبعیضات بشرستیزانه جنسیتی و آلودگی‌های زیست محیطی و کار کودک را لحظات و سنگرهای از زنجیره‌ی سراسری جنگ ضد بردگی مزدی می‌سازند. همه جا دست بر ریشه می‌گذارند. به شریان هستی سرمایه‌حمله می‌کنند و حد و حدود پیروزی را فقط به میزان تدارک، تجهیز و آرایش قوای طبقاتی خویش ارجاع می‌دهند. در کل، این جنگ و در تمامی میدان‌هایش، استخوان‌بندی هر چه نیرومند قدرت طبقه‌ی خود و تدارک مکفی برای سرنگونی و نابودی فرجامین سرمایه‌داری را دنبال می‌نمایند.

۴- هر میزان پیش‌روی توده‌های کارگر در شوراها، متضمن صف‌آرایی رادیکال‌تر، مستحکم‌تر و آگاه‌تر طبقه‌ی آن‌ها در مقابل سرمایه‌داری است، جنبش شورایی، جامعه‌ی سرمایه‌داری را اساساً و به طور واقعی دوشقه می‌کند. به بیان دقیق‌تر، جامعه‌ی کارگری را در مقابل جامعه‌ی سرمایه‌داری و جنبش لغو کار مزدی را در مقابل نظام بردگی مزدی قرار می‌دهد. تضاد سرشتی کار و سرمایه، شکل متعین اجتماعی و طبقاتی تقابل کمونیسم پرولتاریا با سرمایه‌داری در همه‌ی مبادین و عرصه‌ها را احراز می‌نماید و مبارزه‌ی طبقاتی، شفاف‌ترین، اندام‌وارترین، متعالی‌ترین و ریشه‌ای‌ترین حالت خود را به نمایش می‌گذارد. سرنگونی طلبی فراطبقاتی تمامی هیبت جعلی و دروغین رادیکال نمایانه‌اش را از دست می‌دهد و جایگاه واقعی خود را در اردوگاه منحنی رفرمیسم سرمایه‌سالار، در کنار تمامی تندیس‌ها و جهت‌گیری‌های رفرمیستی دیگر، باز می‌یابد. جنگ راستین میان

کمونیسم و سرمایه‌داری، کل رفرمیسم را در زیر چرخ قدرت خود له می‌سازد و در خود ذوب می‌کند.

۵- جنبش شورایی ضد سرمایه‌داری و برای لغو بردگی مزدی، به اعتبار همه‌ی شاخص‌های بالا نماد واقعی رشد، روییدن، قدرت گرفتن و عظمت یافتن جامعه‌ی نوین کمونیستی در بطن نظام کهنه، فرسوده، محتضر، منحنی و ضدبشری سرمایه‌داری است. فقط این جنبش است، که می‌تواند سرکشی و بلوغ نیروی تولیدی نوین در عمق مناسبات کهنه و میرای مستولی را نمایندگی کند. نیروی تولیدی یا جامعه‌ی بالنده‌ی نوینی، که هر گام توسعه و تاخت و تاز آن، گامی در عقب‌نشینی، تضعیف، فرسایش، تعمیق شکست‌پذیری و خلع سلاح کوبنده‌تر سرمایه‌داری است. نیرو و جامعه‌ای که در جنگ علیه جامعه و مناسبات ضد انسانی کهن، قدم به قدم قدرت خود را استحکام می‌بخشد و با سرنگونی دولت سرمایه‌داری به صورت جامعه‌ی واقعی جدید، جامعه بدون دولت و طبقات و استثمار طبقاتی رخ می‌نماید. مقاله را با این آغاز کردیم، که شورا به هیچ وجه شکلی از سازمان‌یابی جنبش کارگری نیست. بالعکس، تنها و تنها شکلی است که این جنبش می‌تواند برای کارزار واقعی رادیکال طبقاتی و ضد سرمایه‌داری خود آغاز کند. جملات مذکور را این‌جا، در پایان نوشته، با این عبارت تکمیل می‌کنیم، که:

مجرد شورایی متشکل شدن کارگران هیچ و مطلقاً هیچ دلیلی برای سرمایه‌ستیز بودن و رادیکال بودن جنبش آن‌ها ایجاد نمی‌کند. رفرمیستی‌ترین و سرمایه‌سالارترین کارزارهای کارگران هم می‌تواند ردای شورا بر شانه اندازد. این هویت ضد سرمایه‌داری و برای لغو کار مزدی بودن جنبش کارگری است، که به سازمان‌یابی شورایی آن هویت سرمایه‌ستیزی رادیکال می‌بخشد. عکس آن صادق نیست.

پایان آوریل ۲۰۱۹

